

فهرست میزان الطب فارسی

سال اول

سال دوم

در علمای کلیات چنانکه

در بیان اوردید مقرر در هر یک و از آن به مشتمل بر فصل

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳	فصل در ادویه مفرد و مرکب و در کرمها و حشرات و در اشیاء	۱۴	فصل در عقده	۱۵	فصل در نباتات و اشیاء معنی
۱۵	فصل در ششبات	۱۸	فصل در مسلمات و طبقات معنوی و غیره و در سببها	۲۳	فصل در طبقات
۲۶	فصل در درخت	۲۸	فصل در مکررات و اشیاء دیگر و در اشیاء	۲۹	فصل در اشیاء

در بیان امراض و علاج آن مشتمل بر چند ابواب

در امراض مشتمل بر بست و بخش فصل

۳۱	فصل در سردی	۳۱	فصل در سرسام	۳۱	فصل در بکبود
۳۲	فصل در شست	۳۲	فصل در سببات	۳۲	فصل در سحرابی
۳۳	فصل در سببات سردی و سرد سبباتی	۳۳	فصل در کربوس	۳۳	فصل در صرع
۳۴	فصل در صرع لطیف	۳۴	فصل در انحراف	۳۵	فصل در جنون
۳۵	فصل در سرد و دوار	۳۶	فصل در شیان	۳۶	فصل در غلج
۳۶	فصل در خنده	۳۶	فصل در لکود	۳۶	فصل در تشنج
۳۸	فصل در تهرود	۳۸	فصل در زرار	۳۸	فصل در رعشه
۳۸	فصل در اختلاج	۳۸	فصل در کدک	۳۹	فصل در خارش و اشیاء
۳۹	فصل در عصبان	۳۹	فصل در کرم	۳۹	فصل در کرم

در امراض مشتمل بر بی و بیج فصل

۴۱	فصل در در	۴۱	فصل در عرقه	۴۱	فصل در رطوبت
۴۱	فصل در بیاض	۴۱	فصل در سبیل	۴۲	فصل در شافخ متحرک
۴۲	فصل در عرقه متحرک	۴۲	فصل در لکود متحرک	۴۲	فصل در رطوبت متحرک
۴۳	فصل در سیلان چشم	۴۳	فصل در عرقه عین	۴۳	فصل در رطوبت
۴۴	فصل در عرقه چشم	۴۴	فصل در کرم عین	۴۴	فصل در رطوبت
۴۵	فصل در عرقه کوری	۴۵	فصل در رطوبت کوری	۴۵	فصل در رطوبت کوری

۱۰۶	فصل در رسد و حاصل	۱۰۶	فصل در نقشه آفتاب	۱۰۶	فصل در وضع اکبر
۱۰۷	فصل در شرح	۱۰۷	فصل در درم کبد	۱۰۷	فصل در درم شش و مائه شکم
۱۰۸	فصل در دیکه کبد	۱۰۸	فصل در درم ریه کبد	۱۰۸	فصل در نقشه آفتاب
۱۰۹	فصل در حصاة کبد	۱۰۹	فصل در حصاة کبد	۱۰۹	فصل در قیاس کبدی
۱۱۰	فصل در رسد و التمه	۱۱۰	فصل در حصاة کبد	۱۱۰	فصل در حصاة کبد

۱۵

در امراض طحال و شش و جفت فصل

۱۱۳	فصل در ریه طحال	۱۱۳	فصل در رسد و مزاج طحال	۱۱۳	فصل در درم طحال
۱۱۴	فصل در وضع طحال	۱۱۴	فصل در وضع طحال	۱۱۴	فصل در رسد طحال
۱۱۵	فصل در لغم طحال	۱۱۵	فصل در لغم طحال	۱۱۵	فصل در حصاة طحال

۱۶

در امراض اسهال و جوف فصل

۱۱۸	فصل در ریه اسهال	۱۱۸	فصل در اسهال و جوف	۱۱۸	فصل در درم اسهال
۱۱۹	فصل در جوف اسهال	۱۱۹	فصل در جوف اسهال	۱۱۹	فصل در حصاة اسهال
۱۲۰	فصل در ریه اسهال	۱۲۰	فصل در اسهال و جوف	۱۲۰	فصل در درم اسهال

۱۷

در امراض شش و جوف فصل

۱۲۱	فصل در ریه شش	۱۲۱	فصل در رسد و مزاج شش	۱۲۱	فصل در درم شش
۱۲۲	فصل در وضع شش	۱۲۲	فصل در وضع شش	۱۲۲	فصل در رسد شش
۱۲۳	فصل در لغم شش	۱۲۳	فصل در لغم شش	۱۲۳	فصل در حصاة شش

۱۸

در امراض کبد و جوف فصل

۱۲۴	فصل در ریه کبد	۱۲۴	فصل در رسد و مزاج کبد	۱۲۴	فصل در درم کبد
۱۲۵	فصل در وضع کبد	۱۲۵	فصل در وضع کبد	۱۲۵	فصل در رسد کبد
۱۲۶	فصل در لغم کبد	۱۲۶	فصل در لغم کبد	۱۲۶	فصل در حصاة کبد

۱۹

در امراض شانه و جوف فصل

۱۲۷	فصل در ریه شانه	۱۲۷	فصل در رسد و مزاج شانه	۱۲۷	فصل در درم شانه
۱۲۸	فصل در وضع شانه	۱۲۸	فصل در وضع شانه	۱۲۸	فصل در رسد شانه
۱۲۹	فصل در لغم شانه	۱۲۹	فصل در لغم شانه	۱۲۹	فصل در حصاة شانه

۱۵۶	فصل ^۱ در سبب یوم	۱۵۸	فصل ^۲ در سبب خلق	۱۶۲	فصل ^۳ در سبب آتش
۱۶۳	فصل ^۴ در سبب رقی			۱۶۵	فصل ^۵
۲۵					
در ارام نشستن بر دوازده فصل					
۱۶۵	فصل ^۱ در ارام	۱۶۷	فصل ^۲ در ارام بر دوازده فصل	۱۶۹	فصل ^۳ در ارام بر دوازده فصل
۱۶۶	فصل ^۴ در ارام بر دوازده فصل	۱۶۸	فصل ^۵ در ارام بر دوازده فصل	۱۷۰	فصل ^۶ در ارام بر دوازده فصل
۱۷۱	فصل ^۷ در ارام بر دوازده فصل	۱۷۲	فصل ^۸ در ارام بر دوازده فصل	۱۷۳	فصل ^۹ در ارام بر دوازده فصل
۱۷۴	فصل ^{۱۰} در ارام بر دوازده فصل	۱۷۵	فصل ^{۱۱} در ارام بر دوازده فصل	۱۷۶	فصل ^{۱۲} در ارام بر دوازده فصل
۱۷۷	فصل ^{۱۳} در ارام بر دوازده فصل	۱۷۸	فصل ^{۱۴} در ارام بر دوازده فصل	۱۷۹	فصل ^{۱۵} در ارام بر دوازده فصل
۱۸۰	فصل ^{۱۶} در ارام بر دوازده فصل	۱۸۱	فصل ^{۱۷} در ارام بر دوازده فصل	۱۸۲	فصل ^{۱۸} در ارام بر دوازده فصل
۱۸۳	فصل ^{۱۹} در ارام بر دوازده فصل	۱۸۴	فصل ^{۲۰} در ارام بر دوازده فصل	۱۸۵	فصل ^{۲۱} در ارام بر دوازده فصل

فهرست ادویه مسفوره و مرکبه و کیفیت مزاج هر یک ادویه مسفوره

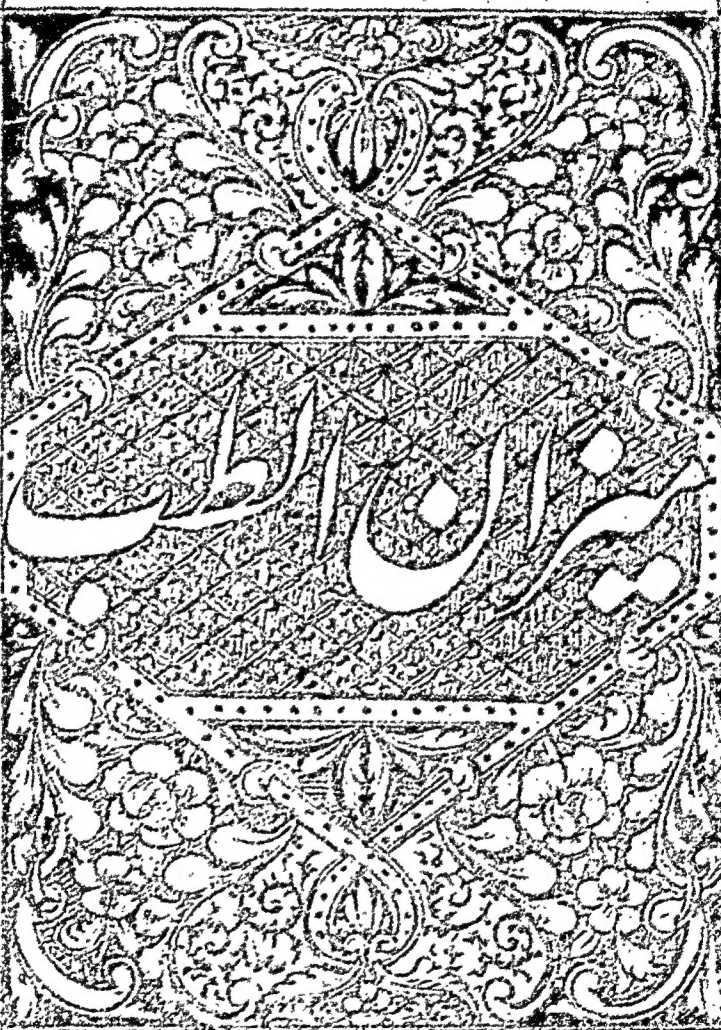
[illegible]

البهار بلیله زرد بلیله کالی ۳۳ بلیله سیاه ۲۳ الیاد المشناوة التحقیقة یا قوت ۲۸ فهرست او وید مرکبه ۱۲ الالفت
 اطریش ۴۴ سبب انوشه اردو ۳۰ اکسیرین ۶۶ لیانج بقدر ۸۹ اطریش غدوی ۱۱ البهار الموحدة باسلیقون ۴۴ بنوشی ۴۲
 بادق البزور ۱۲۹ التاوا المشناوة الفوقانیة تریاق ۸۴ البیجم جوارش بنجیل جوارش بلاد ۳۶ جوارش جالینوس ۹۶
 جوارش نمود ۱۰ جوارش خوزی ۱۲۳ جلاب ۱۶۵ الحجاز المہملۃ قصب توقایا ۳۶ حب اسک ۶۴ حب راوند ۱۱۱ حب خیران ۱۰۱
 حب واصل ۱۰۰ حب ۴۴ الدال المہملۃ دوار اسک ۳۳ ویا قوزا ۱۰۷ دوار الشربین ۱۲۸ دوی تربہ ۱۶۴ الدال المہملۃ
 درور اصغر ۴۵ الراد المہملۃ ۲۰ روغن نیلوفر ۹ روغن تخم کدو ۹ روغن شمشاد ۹ روغن گل ۱۰ روغن بادام ۱۰ روغن نیری ۳۲
 روشنائی ۵۲ روغن زعفران ۸۶ روغن حبک ۱۰ روغن عترب ۱۳۲ روغن خشک ۱۳۴ روغن قسط ۱۲۶ روغن مورچه ۱۳
 روغن نارودین ۱۴۰ روغن سداب ۶۴ روغن گندم ۱۰۲ روغن آملہ ۱۰۶ روغن لاون ۱۰۷ روغن مورده ۱۰۷ روغن شبنم
 الراد المہملۃ زرعونی ۱۳۶ السعین المہملۃ شکبیدین شکبیدین آتونی ۵۹ سورخمان ۶۴ سفون برای استکام مذق
 سکبیدین سفون جلی ۹۱ سفون زلق الاسما ۱۰۲ سفون حب الراان ۱۰۲ سکبیدین بدوری مقبل ۱۰۶ سکبیدین بدوری حاد ۱۰۷ سفون
 ۸ سفون مقلی ۱۱۹ سفون الدین ۱۱۹ سکبیدین عنصلی ۱۳۱ الشعین المہملۃ ۲۹ شربت عتاب ۳۴ شربت حنظل ۴۴ شربت کدو
 شربت آلو ۹۶ شربت بنفشہ ۹ شربت نیلوفر ۹ شربت بالنگوہ ۹ شربت لیمو ۱۳ شربت انار ترش ۱۳ شربت گل ۲۰ شربت دینار ۴۴
 شربت احمر ۴۴ شربت کدو ۴۴ شربت ابیض کندری ۴۶ شربت احمر لیم ۴۶ شربت غرب ۴۴ شربت زنگار ۵۵ شربت بنفشہ
 ۴۴ شربت زوفان ۴۴ شربت ریحانی ۶۰ شربت گاوزبان ۸۵ شربت فستقین ۸۹ شربت دینار ۱۰۶ شربت گل کرا ۱۱ شربت
 بدوری ۱۱۲ شربت بدوری حار ۱۱۲ شربت حب لاس ۲۰ شربت دینار ۱۲۰ شربت بنفشہ ۱۳۸ الضا و المہملۃ
 ضا و شوصہ ۸۰ الضا و المہملۃ طارود و زیا ۱۶۹ الضا و ۴۴ فلدیفون ۶۴ فلوپیا ۸۴ قلا علی ۱۲۲ القاف ۱۰۷ قرض شبنم
 طین ۶ قرض طباشیر قابض ۶ قرض کافور ۶ قرض کوکب ۹۰ قرض زایسون ۹۰ قرض سنبل ۹۶ قرض ایلاوس ۸۰ قرض کل ۹۶
 قرض کبریا ۹۸ قرض انبر باریس ۱۱۱ قرض نازدین ۸۰ قرض کبر ۱۱۱ قرض ککچ ۱۲۹ قرض ذباب طیس ۱۲۹ قرض بول القرم
 قیرولی ۱۳۸ قرض گل ۱۶۱ الکاف کفتہ ۱۰۷ کحل الجواهر ۵ کحل غریزی ۵ کونی ۱۰۶ کلکلاج گرم ۱۱۱ کلکلاج سرد ۱۱۱ البیجم
 سجون قبل ۱۰ سجون نجا ۳۵ سجون خلاصہ ۳۶ مرهم اسفیدلج ۴۴ مرهم زنگار ۵۵ مفرح یا قوتی ۸۵ مفرح دکشاد ۸۵ مفرح
 شیخ الریس ۸۵ مفرح صغیر مقبل ۸۶ مشا ۱۱۶ مرهم اسود ۱۲۶ سجون لبوب ۲۸ سجون اسک البول ۱۲۹ سجون عترب ۱۲۹
 سجون جوالی سود ۱۲۹ الالصول حار ۳۴ سجون بدور ۳۶ سجون خشت الحید ۳۰ مرهم باسلیقون ۴۴ مرهم رسل ۱۰۲
 مرهم دانیلون ۱۰۰ مرهم تورہ ۸۰ مرهم کافور ۸۰ مرهم حل ۱۸۱ النول نقوع حامض ۲۹ نقرع فواکه ۴۴ نرد ۵۶ نوشادر ۹۶

فهرست بعض فواید متعلقه خواص

وجه خراشیدن اصل السوس ۱۰ دستور تشویه بقونیا ۲۱ طریق غسل لاجورد ۲۳ طریق آب کشک ج ۶۶ طبعین
 ۱۰۷ القرح ۲۰ طریق ۱۰۷ بلیط ۲۰ طریق ۱۰۷ اصل ۲۰ طریق ۱۰۷ النعم ۱۶۲ طریق ۱۰۷ نجره ۲۰ طریق ۱۰۷ استعمال چوب پی پی ۱۰۷

بیرون صنایع یکدیگر کا فضیلت و زماں



در مقامی که نویسنده کتب و تصانیف

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين
 بعد الجاني محمد ارزاني اسمي به محمد اكبر سگويد كه چون اطفال فقير و ديكر اعزّه و رصده
 خواندن علم طب بودند مختصر كه صبيان را تعلم آسان بود و ببارتي عموماً كه شغل بر خواند
 بيار است تا ليفت نمودم و بهميزان الطيب موسوم ساختم حكيم سطلق بر سائر
 متعلمان مبارك و مفيد گردانا و بمنسب و كرمه و اين مختصر شتم است بر سه مقاله
 مقاله اول در علامات كيفيات چهارگانه يعني حرارت و برودت و رطوبت و خشك
 بدانكه حرارت را بپارسى گرمى گویند و نشان گرمى غلبه تشكى است و سوزش و در روى
 يابى رخى عضو و از سردى راحت يافتن اما اگر سبب گرمى زيادى خون بود گراني سر
 و خياله و فازه و پيكلى و كندى حواس و شيرى دهن و سرخى رنگ بدن و سرخى زبان
 و برآمدن و بلبا و بشرا و برآمدن خون از بن دندان و از بينى و كسل و كاهلى و در اعضا
 دليل آنست و اگر سبب گرمى زيادى صفرا بود و زردى رنگ بدن و زبان و زردى چشم
 و زردى دهن و خشكى و در شتى زبان و بينى و تشكى مفرط و ضعف اشتهاى طعام و غييان
 و تشكى



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين
 بعد الجاني محمد ارزاني اسمي به محمد اكبر سگويد كه چون اطفال فقير و ديكر اعزّه و رصده
 خواندن علم طب بودند مختصر كه صبيان را تعلم آسان بود و ببارتي عموماً كه شغل بر خواند
 بيار است تا ليفت نمودم و بهميزان الطيب موسوم ساختم حكيم سطلق بر سائر
 متعلمان مبارك و مفيد گردانا و بمنسب و كرمه و اين مختصر شتم است بر سه مقاله
 مقاله اول در علامات كيفيات چهارگانه يعني حرارت و برودت و رطوبت و خشك
 بدانكه حرارت را بپارسى گرمى گویند و نشان گرمى غلبه تشكى است و سوزش و در روى
 يابى رخى عضو و از سردى راحت يافتن اما اگر سبب گرمى زيادى خون بود گراني سر
 و خياله و فازه و پيكلى و كندى حواس و شيرى دهن و سرخى رنگ بدن و سرخى زبان
 و برآمدن و بلبا و بشرا و برآمدن خون از بن دندان و از بينى و كسل و كاهلى و در اعضا
 دليل آنست و اگر سبب گرمى زيادى صفرا بود و زردى رنگ بدن و زبان و زردى چشم
 و زردى دهن و خشكى و در شتى زبان و بينى و تشكى مفرط و ضعف اشتهاى طعام و غييان
 و تشكى

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين
 بعد الجاني محمد ارزاني اسمي به محمد اكبر سگويد كه چون اطفال فقير و ديكر اعزّه و رصده
 خواندن علم طب بودند مختصر كه صبيان را تعلم آسان بود و ببارتي عموماً كه شغل بر خواند
 بيار است تا ليفت نمودم و بهميزان الطيب موسوم ساختم حكيم سطلق بر سائر
 متعلمان مبارك و مفيد گردانا و بمنسب و كرمه و اين مختصر شتم است بر سه مقاله
 مقاله اول در علامات كيفيات چهارگانه يعني حرارت و برودت و رطوبت و خشك
 بدانكه حرارت را بپارسى گرمى گویند و نشان گرمى غلبه تشكى است و سوزش و در روى
 يابى رخى عضو و از سردى راحت يافتن اما اگر سبب گرمى زيادى خون بود گراني سر
 و خياله و فازه و پيكلى و كندى حواس و شيرى دهن و سرخى رنگ بدن و سرخى زبان
 و برآمدن و بلبا و بشرا و برآمدن خون از بن دندان و از بينى و كسل و كاهلى و در اعضا
 دليل آنست و اگر سبب گرمى زيادى صفرا بود و زردى رنگ بدن و زبان و زردى چشم
 و زردى دهن و خشكى و در شتى زبان و بينى و تشكى مفرط و ضعف اشتهاى طعام و غييان
 و تشكى

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين
 بعد الجاني محمد ارزاني اسمي به محمد اكبر سگويد كه چون اطفال فقير و ديكر اعزّه و رصده
 خواندن علم طب بودند مختصر كه صبيان را تعلم آسان بود و ببارتي عموماً كه شغل بر خواند
 بيار است تا ليفت نمودم و بهميزان الطيب موسوم ساختم حكيم سطلق بر سائر
 متعلمان مبارك و مفيد گردانا و بمنسب و كرمه و اين مختصر شتم است بر سه مقاله
 مقاله اول در علامات كيفيات چهارگانه يعني حرارت و برودت و رطوبت و خشك
 بدانكه حرارت را بپارسى گرمى گویند و نشان گرمى غلبه تشكى است و سوزش و در روى
 يابى رخى عضو و از سردى راحت يافتن اما اگر سبب گرمى زيادى خون بود گراني سر
 و خياله و فازه و پيكلى و كندى حواس و شيرى دهن و سرخى رنگ بدن و سرخى زبان
 و برآمدن و بلبا و بشرا و برآمدن خون از بن دندان و از بينى و كسل و كاهلى و در اعضا
 دليل آنست و اگر سبب گرمى زيادى صفرا بود و زردى رنگ بدن و زبان و زردى چشم
 و زردى دهن و خشكى و در شتى زبان و بينى و تشكى مفرط و ضعف اشتهاى طعام و غييان
 و تشكى

وی باید کرد بد آنچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و فراوان جوش
 خون که در آنجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گند و شود حاصل آنکه گند و شدن
 حرارت لازم است و گرم شدن را غنونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
 رطوبت رقیق باوی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبی
 قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرا می گویند و این صفرا می محترق
 چهارم آنکه مره صفرا و صفرا می محترق با هم مرکب شده باشند و این را صفرا می گران می گویند
 پنجم آنکه مره صفرا و صفرا می محترق که کثیر حرارت بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرا
 زنگاری گویند و فرق در کراتی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است
 و درین بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحد و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
 توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است و وایک بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار
 یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود و او به مقروءه صفرا
 اسفول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیر خشک صندل تخم کاهو کا فور حسب حاجت
 باید داد بطرفی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسفول دهند لعاب اذان بگیرند
 یا مع تخم بنوشند اما اگر نباید گفت که زهر است خوردن اسفول کوفته در بعضی
 مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند
 نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیر بگیرند اگر تخم آنها را بجار برند و الا از بهری آنها
 آب افشرد و بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر دمی میرود و اگر آب آنرا و سه
 جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تا بکوب نبات یا ترشی آمیخته
 لا تمام مینمایند و تصفیه خون بجدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیر باید گرفت

باید کرد بد آنچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و فراوان جوش
 خون که در آنجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گند و شود حاصل آنکه گند و شدن
 حرارت لازم است و گرم شدن را غنونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
 رطوبت رقیق باوی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبی
 قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرا می گویند و این صفرا می محترق
 چهارم آنکه مره صفرا و صفرا می محترق با هم مرکب شده باشند و این را صفرا می گران می گویند
 پنجم آنکه مره صفرا و صفرا می محترق که کثیر حرارت بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرا
 زنگاری گویند و فرق در کراتی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است
 و درین بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحد و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
 توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است و وایک بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار
 یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود و او به مقروءه صفرا
 اسفول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیر خشک صندل تخم کاهو کا فور حسب حاجت
 باید داد بطرفی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسفول دهند لعاب اذان بگیرند
 یا مع تخم بنوشند اما اگر نباید گفت که زهر است خوردن اسفول کوفته در بعضی
 مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند
 نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیر بگیرند اگر تخم آنها را بجار برند و الا از بهری آنها
 آب افشرد و بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر دمی میرود و اگر آب آنرا و سه
 جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تا بکوب نبات یا ترشی آمیخته
 لا تمام مینمایند و تصفیه خون بجدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیر باید گرفت

باید کرد بد آنچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و فراوان جوش
 خون که در آنجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گند و شود حاصل آنکه گند و شدن
 حرارت لازم است و گرم شدن را غنونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
 رطوبت رقیق باوی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبی
 قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرا می گویند و این صفرا می محترق
 چهارم آنکه مره صفرا و صفرا می محترق با هم مرکب شده باشند و این را صفرا می گران می گویند
 پنجم آنکه مره صفرا و صفرا می محترق که کثیر حرارت بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرا
 زنگاری گویند و فرق در کراتی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است
 و درین بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحد و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
 توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است و وایک بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار
 یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود و او به مقروءه صفرا
 اسفول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیر خشک صندل تخم کاهو کا فور حسب حاجت
 باید داد بطرفی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسفول دهند لعاب اذان بگیرند
 یا مع تخم بنوشند اما اگر نباید گفت که زهر است خوردن اسفول کوفته در بعضی
 مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند
 نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیر بگیرند اگر تخم آنها را بجار برند و الا از بهری آنها
 آب افشرد و بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر دمی میرود و اگر آب آنرا و سه
 جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تا بکوب نبات یا ترشی آمیخته
 لا تمام مینمایند و تصفیه خون بجدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیر باید گرفت

و سبرگا که ماد و بلغم غرض شود حسب حاجت آنچه در صفر گفته شد قدری گرفته باین چیزها
مرکب باید ساخت او ویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه معجون زنبیل معجون سبر
جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است که بی غنوت یعنی بی تب باشد اما اگر
تب بود قرص گل و قهص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلشنه و
شریت بزور موافق است اما تغییر سودا نیز بچگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار
طبعی شود و دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود و سوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفر حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته میشود
سودای غیر طبعی همانست و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف و رقیق از خلط
بتحلیل رود و مابقی کثیف گردد و نوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و
تحلیل جفت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد و باعتبار انجماد اجزای
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جفتی دهد اندک که اگر چه در جفتی وجه تسمیه وی
بجس یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر ابا بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشته اند او ویه
مفروءه معدله سودا پستان گاو زبان تخم خربزه پنج ماک تخم مردانجیسر مویز
و مانند آن هر چه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد و بخار
خوفه و بندان و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت
باشد او ویه مرکبه معدله سودا سکنجبین اقیقونی انوشدار و معجون سقراط یا قوتی
بو علی مفرح و لکثا شربت گاو زبان شربت بالنگو و امثال آن و مکرر گفته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا غرض شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث مرکب سه درم پنج ماک
و ماد گرم و سرد و خشک ۱۲

و هرگاه که مادی بلم غرض شود حسب حاجت آنچه در صفا گفته شد قدری گرفته باین چیزها
مرکب باید ساخت او و پیه مرکب معدله بلم معجون فلاسفه معجون نخیل معجون سپهر
جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است که بی غنوت یعنی بی تب باشد اما اگر
تب بود قرص گل و قهص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلشنه و
شریت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز بچگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار
طبعی شود و دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا حاصل شود و سوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلم تخم آنکه از احتراق صفا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته میشود
سودای غیر طبعی همانست و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف و رقیق از خلط
بتحلیل رود و باقی کثیف گردد و نوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و
تحلیل جفت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سروی کثیف گردد و با قهار را بخماد اجزای
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلم جسی و بدانند که اگر چه در جسی وجه تسمیه
بجس یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر ابا بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشته اند او و
مفروءه معدله سودا اسپستان گا و زبان تخم خرزبه پنج ملک تخم مردانجیر مویز
و مانند آن هر چه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد و چنانچه
خرفه و هندانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت
باشد او و پیه مرکب معدله سودا سکنجبین اقیقونی انوشدار و معجون سقراط یا قوتی
بوعلی مفرح و دکشا شربت گا و زبان شربت بالنگو و امثال آن و مکرر گفته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا غرض شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشویش سراب سه درم پنج ملک

همو یک مخصوص بفرج زدن باشد کحل پنجم بیل و چشم کشند بر وادویه سرد که آنها را ترتیب
کرده باشند و چشم استعمال نمایند در ورا نگاد ویه خشک را بپایند و در چشم یا بر جرحت بپاشند
بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا وود آن بعضی دهند بشرقی
مختصش ضما و آنکه چیزی تر که تندر باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی تر که تنک باشد
بر بدن گذارند آئین آنکه آبی که در وی ادویه ریخته باشند و در ظرف کتان اندازند
و بیمار را در آن نشاند یا شویه آنکه در آب گرم یا در آبی که در و سبوس و گل خلی و گل
بنفشه و بابونه و برگ بید و اشال اینها تنایا مرکب جوشانیده باشند یا بهای بیار بگذارد
بنوعیکه نازانو در آب بود و در پهای گرم که برای ازاله صراع و بخار و دماغ بخار بر نیاید
سر را بطرف پشت مائل دارند یکده داده و بجای درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جادیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان طارض شد و شومو یک
بیارهای گرم را نفع دارد و صندل سفید مسایده شکر که و آب کشنیز تر و گلاب با هم ریخته
بپویند و اگر خلطه سازند بهتر است و آنجا که بخوابی باشد سر که نباید آید و اگر گرمی بسیار
باشد که فوراً اضافه نمایند و بپویند بخار پاره کرده و میوه های دیگر و گلهای سرد اثر
تمام دارد و آن را که بومی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب که دوسه
پخته کنند شومو یک که بیارهای سرد را نفع دارد و مشک عنبر در چینی جسد بیدستر
تر نقل زعفران شونیز است حسب حاجت هر چه خواهند بخار بر نندست و طی بار و که
امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد و آب کا هور و عن نیلو فر مر یک یک جزو
شیر و خزان دو جزو اگر بجای روغن نیلو فر و روغن تخم که و یا بادام کنند می شاید
و آنجا که بی خوابی باشد روغن خشخاش بهتر است از همه روغنهایست مستوط

در هیبت باعضای رئیس سرایت کرد و باشد البته قصد باید کرد نشان سرایت هیبت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف غشی و اشال آن بهیبت است و میان اوقات فتنه
که اکثر در کار اندام طولانی چون در قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند و در نشان
و اکنون آنچه لابد است مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاد و باشد پیش از فصد شربت لیمو
یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آیمخته و بعد از فصد چون اندک خون بر آید دست
بر جبهه بگذارند تا خون بایستد و مضمود را راحت داده و قدری حرکت فرمود و بار دیگر بمینان
دوسه بار وقفه کرده بگیرند راغب که غشی نشود و هرگاه بعد از فصد غشی افتاد بهترین تدابیر افاقه
قی که نیدن است پرمغ و حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دو آوا المسک در آب حل
و حلق چکانیدن نافع و آن روز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است
که حریره و قند و عسل بعد از فصد بهر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطباء می جابل رواج
یافته که البته سردی نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا
صفر را که بعد از خون غالبه کرده فرو نشانند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدود و در وی حاجت هیچ نباید داد و درینو لا رگما که بیشتر میزنند مر قوم میگردد و قیال اکحل است
بأسلیق جبل الذراع ایسلم ابطی صافن عرق النساء و ابض چهار رگ قیال را سرد
گویند و وی برابر ابهام یعنی زنگشت است و علت های سرور و نافع اکحل را
هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علت های همه
بدن را مفید باسلیق برابر و سطی است علت های فروتر از گردن را که تور و بدن گویند
سودمند و امراض جلین را مفید و بدانند که زیر این شریان است و جیانش محسوس
می شود و با حقیاط باید کشود و تانیث بشریان نرسد جبل الذراع در بعضی دستارگ

[illegible][illegible]

دست راست که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها

باسلیق است و در بعضی بارگ اکحل آمیخته گفته اند که منفعت وی چون منفعت
 قیصال است اما قیاس و تجربه آنرا بفتح باسلیق قرین یافته ابطی برابر خضر است و آنرا اسم
 نیز گویند بر وزن فعل و وی علت های احشا و امراض سخی را نافع و اسلیم تصغیر اسلم است
 و از ابطی متصل است گویا شعبة است و آنرا اما بین خضر و خضر میزنند و بعد کشادون دست
 در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و
 دل رافع است و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
 می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شش انگ و قحست
 برابر زنگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش را ن و خصیه و قضیب را سود و بدو
 ماده را از سرفه و آرد و آبش زیر زانو است و نافع تر از صافن است و درد حشا و پشت را
 مفید بود و در متعده و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا گریست گره دار که از بستن پای
 معلوم میشود اگر بر ساق پای یا بند بهتر و الا اما بین بنصر و خضر پشت پای بکشایند از هر
 عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت از ان چا
 رگ است که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میکشایند از شتر گره در ستر
 دمان و لثه را نافع است و دیگر رگ که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم
 واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نکردیم فاکده هر گاه شتر بر شریان رسد لثه
 آنست که خون سُرخ خالص بر آید و بدق خارج شود و ضعف دل آنا فائز ترقی کند چون
 چنین شود فوراً سرگ بگیرند و لازق بران گذارند و رخاوه نهادند و محکم بندند و دست
 بر بالش بزرگ رست بدارند و اصل حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند و پس از
 ده روز برقی باید کرد باز باید بست و میسنان باید کرد تا یقین شود که هر جهت محکم بسته شد

این یک است و خون آن غلیظ
 است و در شش و ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها
 می کشد از ریه ها که خون را در ریه ها

در آخر مرقوم افلاک تبخیر
 جان سحر شده افلاک تبخیر
 کر از لادق هم گزیند و دای
 جت را گویند که چید و تابند
 در آن زمان که چید و تابند
 جرح را بکشند و با چ که بان
 جرح را بکشند و با چ که بان

[illegible]

نوں و دم
مشتہد و سکوکن مین انجمن
موجودہ مہندی کی کوہ کو کوسے مانندہ تاج
برگ آں دروق کردہ استرال می شود
و آب دروق بآل بوارت ست چہ
و آب دروق خفب الثلبیثان
حرارت و بدوت بر دوت از آب غش
است و بدوت بارہ عجایب شوند
اکثر اجزایست از آن سے حار و ناب
و در آب دروق اجزایست گریہ
و در صورت حرارت گریہ

[illegible]

امام شریعتی

۱۲ خن
 هم شده بخاری آواز
 در اول دهم ۱۲ خن
 نشوینا است که با
 در یک که در درون
 خان که در درون
 بید و بید
 بروی آفرین
 بهشتی که در
 شک که در
 ۱۲ خن

۱۴۰۰
 دوست اکبر فی افروز و
 چاهه سربازان چاهه
 بالکسر افروز و
 کبوی بدین خط و امده فقط
 خزان سال ۱۴۰۰
 به نشین راجه کوه
 گردن پش پش بالای
 خجندی

نمایند و شوربای چسب غذا سازد و طعامها را سه مختلف خورد پس در حمام یا در خانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رخ داده بر پشت چشم نهاده بصوابه
برینند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و در کنند و بعضی گفته اند که قی استاد
و سرفرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر سر آورد بین هیأت قی با سانه
می آید و باید که بدو دفع قی کند باند که فصل تا مقیته معده تمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد و قی کنند گرم مزاج بود و گرمی باب سرد بشویند و همان باب گرم و یکجین قندی
یا آبکامه تفرغ نمایند تا حلق را پاک کنند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بر دم سرد مزاج
چشم در وی را نیز باب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حسل باید کرد و اگر باب گرم و کک کنند
کافیت و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود و عود بقدر یک شقال یا مصطکی یک درم باریک
باشکر آئینجه یا بی شکر بدهند و در آب سیب بشینند و اگر بجای مصطکی گلکند و اطریفل
صغیر دهند و است و هرگاه از مقیات شورش در معده پیدا آید نوشیدن شوربای مرغ
فریه آتران امل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه
و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و مانند آن ببالند و باب گرم تمکید
نمایند و مسامح و مضارتی و آنکه شایسته بدانت یانیت در طولات و در شرح قانونچه متصل
گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتا کردیم پوشیده نماند که در شرائط قی انچه در ماتقدم گفته
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد و بی آنکه
چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلا س معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد و اگر عیاذ بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزی را
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم سطور است بنوشند و قی سهی کنند

در وقت قی اگر شوربای چسب غذا سازد و طعامها را سه مختلف خورد پس در حمام یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رخ داده بر پشت چشم نهاده بصوابه برینند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و در کنند و بعضی گفته اند که قی استاد و سرفرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر سر آورد بین هیأت قی با سانه می آید و باید که بدو دفع قی کند باند که فصل تا مقیته معده تمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کنند گرم مزاج بود و گرمی باب سرد بشویند و همان باب گرم و یکجین قندی یا آبکامه تفرغ نمایند تا حلق را پاک کنند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بر دم سرد مزاج چشم در وی را نیز باب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حسل باید کرد و اگر باب گرم و کک کنند کافیت و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود و عود بقدر یک شقال یا مصطکی یک درم باریک باشکر آئینجه یا بی شکر بدهند و در آب سیب بشینند و اگر بجای مصطکی گلکند و اطریفل صغیر دهند و است و هرگاه از مقیات شورش در معده پیدا آید نوشیدن شوربای مرغ فریه آتران امل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و مانند آن ببالند و باب گرم تمکید نمایند و مسامح و مضارتی و آنکه شایسته بدانت یانیت در طولات و در شرح قانونچه متصل گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتا کردیم پوشیده نماند که در شرائط قی انچه در ماتقدم گفته بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد و بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلا س معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذ بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزی را مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم سطور است بنوشند و قی سهی کنند

در وقت قی اگر شوربای چسب غذا سازد و طعامها را سه مختلف خورد پس در حمام یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رخ داده بر پشت چشم نهاده بصوابه برینند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و در کنند و بعضی گفته اند که قی استاد و سرفرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر سر آورد بین هیأت قی با سانه می آید و باید که بدو دفع قی کند باند که فصل تا مقیته معده تمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کنند گرم مزاج بود و گرمی باب سرد بشویند و همان باب گرم و یکجین قندی یا آبکامه تفرغ نمایند تا حلق را پاک کنند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بر دم سرد مزاج چشم در وی را نیز باب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حسل باید کرد و اگر باب گرم و کک کنند کافیت و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود و عود بقدر یک شقال یا مصطکی یک درم باریک باشکر آئینجه یا بی شکر بدهند و در آب سیب بشینند و اگر بجای مصطکی گلکند و اطریفل صغیر دهند و است و هرگاه از مقیات شورش در معده پیدا آید نوشیدن شوربای مرغ فریه آتران امل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و مانند آن ببالند و باب گرم تمکید نمایند و مسامح و مضارتی و آنکه شایسته بدانت یانیت در طولات و در شرح قانونچه متصل گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتا کردیم پوشیده نماند که در شرائط قی انچه در ماتقدم گفته بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد و بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلا س معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذ بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزی را مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم سطور است بنوشند و قی سهی کنند

در وقت قی اگر شوربای چسب غذا سازد و طعامها را سه مختلف خورد پس در حمام یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رخ داده بر پشت چشم نهاده بصوابه برینند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و در کنند و بعضی گفته اند که قی استاد و سرفرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر سر آورد بین هیأت قی با سانه می آید و باید که بدو دفع قی کند باند که فصل تا مقیته معده تمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کنند گرم مزاج بود و گرمی باب سرد بشویند و همان باب گرم و یکجین قندی یا آبکامه تفرغ نمایند تا حلق را پاک کنند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بر دم سرد مزاج چشم در وی را نیز باب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حسل باید کرد و اگر باب گرم و کک کنند کافیت و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود و عود بقدر یک شقال یا مصطکی یک درم باریک باشکر آئینجه یا بی شکر بدهند و در آب سیب بشینند و اگر بجای مصطکی گلکند و اطریفل صغیر دهند و است و هرگاه از مقیات شورش در معده پیدا آید نوشیدن شوربای مرغ فریه آتران امل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و مانند آن ببالند و باب گرم تمکید نمایند و مسامح و مضارتی و آنکه شایسته بدانت یانیت در طولات و در شرح قانونچه متصل گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتا کردیم پوشیده نماند که در شرائط قی انچه در ماتقدم گفته بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد و بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلا س معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذ بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزی را مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم سطور است بنوشند و قی سهی کنند

و بر آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیمارهاست سر محمود است **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس
 که در پرده های سیرا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد یا رخندان بود و اگر از
 صفرا باشد بدخود تر شود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود
 و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص است شایه برانست و دموی اقران
 و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را البیشر غش گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی
 تب سخت گرم می باشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و نهان و عدم هوش در جمله لازم و علاجه اش
 از مبحث صداع روشن شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند
 و حجامت ساقین با شرط درخونی و بی شرط در غیره خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال
 نخله اسرع در اثر دمالیدن و بستن پاپیاد در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض
 دماغیه پاشویه بدستور و با جمله در سرسام قصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
 روز نگذارد و در صفراوی نیز بقصد امر کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسرم مرکب با خون می باشد
 و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بقصد تجویز کرده اند اگر مانع قوی نباشد و در تجربه
 نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده ندان و یا ده گونی و حسد آن که از لوازم سرسام
 است گاهی بی درم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و حسد آن
 مشهود میشود که دقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نباشد و
 اینخات را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که درم دماغ را عوارض لازم می باشد تا انقضای آن علاج
 این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض اوست و بتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در مجرب
 و این مرضیت که یکبارگی واقع شود و آدمی بحس حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی
 که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سودا است که در سوخته دماغ سده آرد و یکبارگی

ماده ای که در دماغ رسیده و سبب این مرض است
 و سبب آن اسام لازم که از آن است
 و سبب آن اسام لازم که از آن است
 و سبب آن اسام لازم که از آن است

در سرسام که در پرده های سیرا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد یا رخندان بود و اگر از صفرا باشد بدخود تر شود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص است شایه برانست و دموی اقران و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را البیشر غش گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تب سخت گرم می باشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و نهان و عدم هوش در جمله لازم و علاجه اش از مبحث صداع روشن شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین با شرط درخونی و بی شرط در غیره خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال نخله اسرع در اثر دمالیدن و بستن پاپیاد در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض دماغیه پاشویه بدستور و با جمله در سرسام قصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز نگذارد و در صفراوی نیز بقصد امر کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسرم مرکب با خون می باشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بقصد تجویز کرده اند اگر مانع قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده ندان و یا ده گونی و حسد آن که از لوازم سرسام است گاهی بی درم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و حسد آن مشهود میشود که دقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نباشد و اینخات را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که درم دماغ را عوارض لازم می باشد تا انقضای آن علاج این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض اوست و بتقویت دماغ کوشیدن فصل ۳ در مجرب و این مرضیت که یکبارگی واقع شود و آدمی بحس حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سودا است که در سوخته دماغ سده آرد و یکبارگی

ماده ای که در دماغ رسیده و سبب این مرض است
 و سبب آن اسام لازم که از آن است
 و سبب آن اسام لازم که از آن است
 و سبب آن اسام لازم که از آن است

مختل باشد خوراند و اطریفات سیرج الاثر است و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد سبق
 نخود و فستق در حالت جوع پدید بود و مدیری تنقیه معده است و اطریفل کشنده نفع تمام دارد
 و کشنده خشک کوفته بنیته بالای طعام سودمند بود و فصل ۴ در سهر یعنی بیداری و سبب
 آن غلبه میوت است در دماغ سافج بود یا مادی و ماده سهر آور سود است و صفرا لا محاله
 و بلغم شور نیز سلاج در سافج تبرطیب دماغ کوشد با شربه و اغذیه و نطول و سوط و همه
 معده مطبوعه و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و سهر که نشاید که بگویند که سهر
 افزاست و ادویه خواب امنیت شست تر در زیر بالین نهند و در سبب بر سر
 نیز چید و ریجان بگلکاف افشاند و بونید و تخم بیشتر بکار برند و ایون بروغن منقبضه
 حکم در بر تک سهر مانده سافج مانده هر گاه باعث سهر تب باشد یا بخار با سهر
 گرم بهترین تدابیر با شویه است و دلیک اطراف و از مالیدن روغنهای بر سر و در بودن
 و در قطع سبب کوشیدن فصل ۵ در سبات سهری و این مرض از اجتماع آب
 سبات و سهر حادث شود و بعضی بر آنند که در میت دماغی مرکب از صفرا و بلغم با جسد
 نشان علت مذکور است که گاهی خواب طویل باشد و نقل و کسل و گاهی بیداری منقطع
 بود و آنکه ورم میگویند بزیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهتر تغیر رنگ
 جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
 مانند تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود و جهت خواب مساوی بود و جهت بیداری و اگر
 یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه
 و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادی و ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت
 غلبه بلغم شومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شومات بار و بکار برند و کدک و گیر

الطریق سیرج الاثر است و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد سبق
 نخود و فستق در حالت جوع پدید بود و مدیری تنقیه معده است و اطریفل کشنده نفع تمام دارد
 و کشنده خشک کوفته بنیته بالای طعام سودمند بود و فصل ۴ در سهر یعنی بیداری و سبب
 آن غلبه میوت است در دماغ سافج بود یا مادی و ماده سهر آور سود است و صفرا لا محاله
 و بلغم شور نیز سلاج در سافج تبرطیب دماغ کوشد با شربه و اغذیه و نطول و سوط و همه
 معده مطبوعه و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و سهر که نشاید که بگویند که سهر
 افزاست و ادویه خواب امنیت شست تر در زیر بالین نهند و در سبب بر سر
 نیز چید و ریجان بگلکاف افشاند و بونید و تخم بیشتر بکار برند و ایون بروغن منقبضه
 حکم در بر تک سهر مانده سافج مانده هر گاه باعث سهر تب باشد یا بخار با سهر
 گرم بهترین تدابیر با شویه است و دلیک اطراف و از مالیدن روغنهای بر سر و در بودن
 و در قطع سبب کوشیدن فصل ۵ در سبات سهری و این مرض از اجتماع آب
 سبات و سهر حادث شود و بعضی بر آنند که در میت دماغی مرکب از صفرا و بلغم با جسد
 نشان علت مذکور است که گاهی خواب طویل باشد و نقل و کسل و گاهی بیداری منقطع
 بود و آنکه ورم میگویند بزیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهتر تغیر رنگ
 جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
 مانند تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود و جهت خواب مساوی بود و جهت بیداری و اگر
 یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه
 و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادی و ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت
 غلبه بلغم شومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شومات بار و بکار برند و کدک و گیر

در این فصل از غلبه و مغفحات مناسبه فزیل آنست و مر وادید صلایه کرده با شربت لیمون
 و صندل با شربت انارین و اشال آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث
 و وار بود تکیه و تضییع با شیشای گرم نمایند و غذیه که در آن توایل گرم باشد بخوراند
 فصل ۱۴ در میان سینه فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم سرد و سبب سودا
 و بواسطه سوء مزاج حار سافج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند ببلغم
 خصوص بحسب توقایا و اشال آن که در تنقیه سر معین است و همچون فلاسفه و وج مرا
 و زنجبیل مرا و کندر باشکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیهان سودا
 واجب و در سوء مزاج حار سافج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیت فصل ۱۵ در
 قاع و این مرضیت که نصف بدن در طول بحسب و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم
 افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او و مرید اعصاب را علاج در بلغمی
 تا چهار روز ادویه نهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندک آب گوشت بازیرم
 و در چینی توان داد و بجای آب بر مارا العسل الکفایا بدینمود و بعد از چهارم منخج بلغم دهند
 و نحو آب گوشت کبوتر بچه با دار چینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهار روز که ماده
 نضج یافت باشد سهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قط و مانس آن تدبیر نمایند
 و جوارش بلادری و تریاق کبیر و شر و بطوس نافع ترین ادویه است و مشک و کندرش
 و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن نرسانند که بیشتر
 از آب سرد است و اگر با قاع نیز خون غالب باشد فصد جائز است و آنجا که قاع با حرارت
 باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین از ازاله حرارت باید کرد و بعد بمعالجه قاع باید
 پرداخت و آنجا که سبب قاع وقوع ورم باشد بر مبدار اعصاب از مادی

در این فصل از غلبه و مغفحات مناسبه فزیل آنست و مر وادید صلایه کرده با شربت لیمون
 و صندل با شربت انارین و اشال آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث
 و وار بود تکیه و تضییع با شیشای گرم نمایند و غذیه که در آن توایل گرم باشد بخوراند
 فصل ۱۴ در میان سینه فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم سرد و سبب سودا
 و بواسطه سوء مزاج حار سافج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند ببلغم
 خصوص بحسب توقایا و اشال آن که در تنقیه سر معین است و همچون فلاسفه و وج مرا
 و زنجبیل مرا و کندر باشکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیهان سودا
 واجب و در سوء مزاج حار سافج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیت فصل ۱۵ در
 قاع و این مرضیت که نصف بدن در طول بحسب و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم
 افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او و مرید اعصاب را علاج در بلغمی
 تا چهار روز ادویه نهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندک آب گوشت بازیرم
 و در چینی توان داد و بجای آب بر مارا العسل الکفایا بدینمود و بعد از چهارم منخج بلغم دهند
 و نحو آب گوشت کبوتر بچه با دار چینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهار روز که ماده
 نضج یافت باشد سهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قط و مانس آن تدبیر نمایند
 و جوارش بلادری و تریاق کبیر و شر و بطوس نافع ترین ادویه است و مشک و کندرش
 و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن نرسانند که بیشتر
 از آب سرد است و اگر با قاع نیز خون غالب باشد فصد جائز است و آنجا که قاع با حرارت
 باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین از ازاله حرارت باید کرد و بعد بمعالجه قاع باید
 پرداخت و آنجا که سبب قاع وقوع ورم باشد بر مبدار اعصاب از مادی

در این فصل از غلبه و مغفحات مناسبه فزیل آنست و مر وادید صلایه کرده با شربت لیمون

در این فصل از غلبه و مغفحات مناسبه فزیل آنست و مر وادید صلایه کرده با شربت لیمون
 و صندل با شربت انارین و اشال آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث
 و وار بود تکیه و تضییع با شیشای گرم نمایند و غذیه که در آن توایل گرم باشد بخوراند
 فصل ۱۴ در میان سینه فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم سرد و سبب سودا
 و بواسطه سوء مزاج حار سافج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند ببلغم
 خصوص بحسب توقایا و اشال آن که در تنقیه سر معین است و همچون فلاسفه و وج مرا
 و زنجبیل مرا و کندر باشکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیهان سودا
 واجب و در سوء مزاج حار سافج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیت فصل ۱۵ در
 قاع و این مرضیت که نصف بدن در طول بحسب و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم
 افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او و مرید اعصاب را علاج در بلغمی
 تا چهار روز ادویه نهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندک آب گوشت بازیرم
 و در چینی توان داد و بجای آب بر مارا العسل الکفایا بدینمود و بعد از چهارم منخج بلغم دهند
 و نحو آب گوشت کبوتر بچه با دار چینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهار روز که ماده
 نضج یافت باشد سهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قط و مانس آن تدبیر نمایند
 و جوارش بلادری و تریاق کبیر و شر و بطوس نافع ترین ادویه است و مشک و کندرش
 و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن نرسانند که بیشتر
 از آب سرد است و اگر با قاع نیز خون غالب باشد فصد جائز است و آنجا که قاع با حرارت
 باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین از ازاله حرارت باید کرد و بعد بمعالجه قاع باید
 پرداخت و آنجا که سبب قاع وقوع ورم باشد بر مبدار اعصاب از مادی

سید تقی علی خان

درودی می کند و می گوید

دولت اسلامیہ پاکستان
وزارت تعلیم

نفاذ

اصلاح غذا کو

بہر اصلاح

پاکستان

مفتی محمد رفیع

ناظرین

دولت و ملت

مستند

تاریخ: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵

وہی ہے جو کہیں کہیں

مجلس شورای اسلامی

10

فصلی که است کند از این باب اگر مصلحت بود
از نهی شده است و در توفیق جمیع
در غایت کم و در دیگر غذا و مسکن
چون کرده و مغوی با و عصب و
موافق سه و در خستینیت و ایلی
الزمان است و در این مضمون و مسدود و
در هر دو این یک چنین در میرود و

[illegible]

وہ ایک باغیچہ اور وہاں سے کھینچ کر لے کر آئے۔

چون پیشه دگس و جزاق بماند که این سه گونه است یکی متدنه نزول المار دوم بخار معد
یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بمر نشان نزول المار بقای آنست و اتم و هر
افزودن ذاکتر در یک چشم بودن علائش با فوائده دیگر در نزول المار گفته آید و نشان
بخار معد از قلت و کثرت خیال در خلوصه و پیری آن و علامت فساد طبقات رطوبات
از تلمون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده و تنقیه
اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلاستی بصارت و ذکای دماغ ست
و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیر
که در هوا نبشت ست می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر متعاد تشویش
میشود جهت تکرار هر ریه و کله پایچه دهنده فصل ۴ در نزول المار یعنی فرود
آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سه فرود آید و در چشم
عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را درگیر و بصارت با کمال باطل شود و اگر
بعضی از ثقبه کشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگر چه همه
ثقبه را درگیر ولیکن منع رویت تمامه نمیکند بنا بر رقت و این قسم را
منتشر رقیق گویند و علامت نزول المار بعد نزول تمام از ثقبه مردک
و بطلان بعضی پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت
علاج در ابتدا بے توقف داغ کنند بر شریان بنا گوش و داغ بخت
باید مارگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بآلت بجا دهنه بروغن کبجد
بتمیخت که از ناریه هر چند که داغ بتراید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع
پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم تسع می شود

دیک باندازه دروسه کشند
در چنین دریاں دیگر
کشند تا یک ساعت
چو یکا یکا میزدند
تا غلط شود آنگاه دروغ
گناه بروی ریزند و یکا
برند و اقبال

در بیماری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فائده خیالات چون از شاه و گداز
و نزول مار نشود آن خیالات موجب نزول آلمان میگردد و بدانند که تخم نمل باریک ساخته
در چشم کشیدن را ابتدا منع نزول میکنند و اگر پس گوش کشادن تیر مانع میشود اما داغ بشیر لک
بر شریان اقدر و خفته بود البته منع نزول المار مینماید بار الله تعالی و بعد نزول نند و اسود میدهم
نوع مرقح یعنی دستکاری و طریقی معروف است و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول المار را
صد مده قوی بر سر افتاده و معاً با صره بکشد و اقسام این مرض بسیار است عظامی و عصبی
جسی آسمان بوی منشر رقیق زجاجی اخضر امین بر دی اصفر اخضر و بی اندک اسود و از هر
هیچ یک قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح است سپید صاف است که
از مالش چشم تنگ گردد **فصل ۲۸** در سده عصبه بخوفه که بے نزول المار بود نشان
سالم بودن مردمک است و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه
نامودن علامت تنقیه دماغ کنند و اگر گوشه چشم زرد و یوچه بر صدف چسباند
قدم بالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه سینه گریه چشمی انچه اصلی
بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیت خواه در صبی عارض شد باشد خواه بعد آن حسب
سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود و تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر
بپوشت بود در تطیب گوشند و نشان زرقه سینه بطلان بصارت است و فرق
دیرین و نزول المار از ررق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در تبی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سودمند فائده زرقه که در صبی شده باشد بجا رص بعد بلوغ
زائل شود و این زرقه را بر ص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود و اگر زنده و تصفیه دم نمایند و تو یا بخوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

در بیماری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فائده خیالات چون از شاه و گداز
و نزول مار نشود آن خیالات موجب نزول آلمان میگردد و بدانند که تخم نمل باریک ساخته
در چشم کشیدن را ابتدا منع نزول میکنند و اگر پس گوش کشادن تیر مانع میشود اما داغ بشیر لک
بر شریان اقدر و خفته بود البته منع نزول المار مینماید بار الله تعالی و بعد نزول نند و اسود میدهم
نوع مرقح یعنی دستکاری و طریقی معروف است و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول المار را
صد مده قوی بر سر افتاده و معاً با صره بکشد و اقسام این مرض بسیار است عظامی و عصبی
جسی آسمان بوی منشر رقیق زجاجی اخضر امین بر دی اصفر اخضر و بی اندک اسود و از هر
هیچ یک قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح است سپید صاف است که
از مالش چشم تنگ گردد **فصل ۲۸** در سده عصبه بخوفه که بے نزول المار بود نشان
سالم بودن مردمک است و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه
نامودن علامت تنقیه دماغ کنند و اگر گوشه چشم زرد و یوچه بر صدف چسباند
قدم بالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه سینه گریه چشمی انچه اصلی
بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیت خواه در صبی عارض شد باشد خواه بعد آن حسب
سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود و تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر
بپوشت بود در تطیب گوشند و نشان زرقه سینه بطلان بصارت است و فرق
دیرین و نزول المار از ررق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در تبی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سودمند فائده زرقه که در صبی شده باشد بجا رص بعد بلوغ
زائل شود و این زرقه را بر ص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود و اگر زنده و تصفیه دم نمایند و تو یا بخوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

[illegible]

نفع و نفعی بگویم نماید و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سبب دیگر بود حسب آن تدارک
کند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج پندیرد اما
جهت حفظ باقی و راز آنکه رطوبت باشد و کل جواهر کایرند **فصل ۳۱** در ذهاب
بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر
نور مکرر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته با سلیقون بکشند و ادویه و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر
دفعه بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آورند و بروشنائی آفتاب
نگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۳۲** در خشکی یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوی
و خان روغن نمک می کشند **فصل ۳۳** در قورنی کلال وضعف که در بصر افتد اگر
نظر کردن بپرف یا بروشنائی عمل علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لباس و فرش همه سیاه
سازند و پیش در چشم دو کشیدن و با دام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قورنری اثر
تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم وضعف لازماً نیست علاج
در تطیب گوشند و اگر رسیده باشد نفع نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در نقص العین
یعنی دیدن بجان شب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش تطیب و
تبرید است و اگر بخار ضمه رمد و جز آن افتد باز آنکه سبب گوشند فائده در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان
گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور گما و حرارت لمس و حرمت لون اوست و نشان سردی
ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این گری
و تری چشم سیاه افرون از همه لونهاست لهذا نزول المار و دیگر علتهای نجاری و چشم سیاه اکثر

[illegible][illegible]

وین الیاریه
بعض العین بعضه با یار
سکون عین عین رضا و مجده
باسم لازم و دیانت
که نظر شود چشم از شمع
و لذت و بغض با یاران
کذا فی حدود الامراض

باب ۳ در امراض جنین و هرب بدانکه جنین بفتح جیم پوشش چشم را گویند سینۀ پلک و هرب
بنیم ۱ موسی پلک است یعنی مژه فصل ۱ در کینه پلک و نشانش آنست که بعد خواب
چنان نماید که ریگ در چشم است پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر
تنقیه پلک مذمومات در چشم کشند چون انترلین و اخر حاد و استمام نمایند فصل ۲
در استرخار اجفن بعد تنقیه و تعجید صبر و افاقه و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود
علاجش تیسرست یعنی بریدن پلک بوسیله که معروف است و رگهای درون بینی کشا
نفع دارد فصل ۳ در التصاق اجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد
یا قرصه یا پس از قطع سبل و ناخن می افتد علاج هر دور از هم جدا کنند و میل و اگر بحدقه
چسبیده باشد با احتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خایره آب وی اندازند و بنیبه
بر دوغین گل آلوده در میان گذارند و زرده میضه و روغن گل بر پشت چشم نهند فصل ۴
در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب اشترخاست و دیگر امور
واقع بر پلک که از قطع غدو و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب
تشخیصی باشد یا استلانی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند
فصل ۵ در شدناق که فرو نیست نرم بر ظاهر پلک پیدا آید و بدان سبب پلک
سطر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعد مذمومات کشند و اگر رفع نشود
ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها پیرهنیرست است که خنک از زیر
و سرطان از پیرهنیر واقعی تجلیل میرود فصل ۶ در عقده که فرو نیست سخت بر پلک
بالا پیدا آید علاج بقیره و طی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلین نهند و آنچه
قابل دستکاری یا واجب التفتیه بود بدان توجه نماید فصل ۷

دلیل بر اینست که غلبه این غلبه خلطی از اخلاط است و علم بر آن دال علاج
نتیجه خلط غالب نمایند بقصد یا باسهال و بعد غرغره فرمایند بکنجین فصل ۱۱ در بطلان
ذوق یعنی هیچ مزه محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت
زبان منتقل نگردد و سبب این علت نفوذ ماده رطبت در جرم عصب علاج بعد
نضح و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقر قرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ و سماق بخوشانند و در طبخ او بکنجین یا مری آمیزند و نفس غرغره کنند فصل ۱۲
در نقشر زبان و دمان یعنی پوسته های باریک جدا شود از دهن و زبان چون غلبه
بیشتر جدا یگردد علاج بعد بقصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ و گلزار
در سر که بخوشانند و مضمضه کنند فصل ۱۳ در بشور الفم یعنی دانه های خرد که
در دهن بر آید علاج رگ زنند و سهل دهند و بر سر که در کشتیر و عدس و برگ
عنب الثعلب جو شانیده باشند تمضمض نمایند فصل ۱۴ در قلاع یعنی جراحت و بریش
دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه کنند بعد اگر دمای باشد یا صفت
غرغره کنند بد آنجه در بشور گفتم و طباشیر و گلزار و کافور باریک ساخته در در سازند
و آنجا که قرصه نهایت بد بود بر سر که دنگ تمضمض نمایند تا رطوبت زده شود و اگر از لذت
سر که تبر سبز و عفران بجای سر که آمیزند و اگر از بلغم بود یا مری آن و بلبله و عاقر قرحا
در سر که خوشانند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ خا بنمایند و مضمضه سماق گاو
بالند و گاهی جهت تقویت محل ماز و کشتیر و پوست انار در سر که بخوشانند و مضمضه
کنند فائده شیر شست در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد و بدستور گاو زبان سوخته پاشیدن فصل ۱۵ در آکله الفم و آن قلاع خشبه

دلیل بر اینست که غلبه این غلبه خلطی از اخلاط است و علم بر آن دال علاج
نتیجه خلط غالب نمایند بقصد یا باسهال و بعد غرغره فرمایند بکنجین فصل ۱۱ در بطلان
ذوق یعنی هیچ مزه محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت
زبان منتقل نگردد و سبب این علت نفوذ ماده رطبت در جرم عصب علاج بعد
نضح و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقر قرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ و سماق بخوشانند و در طبخ او بکنجین یا مری آمیزند و نفس غرغره کنند فصل ۱۲
در نقشر زبان و دمان یعنی پوسته های باریک جدا شود از دهن و زبان چون غلبه
بیشتر جدا یگردد علاج بعد بقصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ و گلزار
در سر که بخوشانند و مضمضه کنند فصل ۱۳ در بشور الفم یعنی دانه های خرد که
در دهن بر آید علاج رگ زنند و سهل دهند و بر سر که در کشتیر و عدس و برگ
عنب الثعلب جو شانیده باشند تمضمض نمایند فصل ۱۴ در قلاع یعنی جراحت و بریش
دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه کنند بعد اگر دمای باشد یا صفت
غرغره کنند بد آنجه در بشور گفتم و طباشیر و گلزار و کافور باریک ساخته در در سازند
و آنجا که قرصه نهایت بد بود بر سر که دنگ تمضمض نمایند تا رطوبت زده شود و اگر از لذت
سر که تبر سبز و عفران بجای سر که آمیزند و اگر از بلغم بود یا مری آن و بلبله و عاقر قرحا
در سر که خوشانند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ خا بنمایند و مضمضه سماق گاو
بالند و گاهی جهت تقویت محل ماز و کشتیر و پوست انار در سر که بخوشانند و مضمضه
کنند فائده شیر شست در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد و بدستور گاو زبان سوخته پاشیدن فصل ۱۵ در آکله الفم و آن قلاع خشبه

دلیل بر اینست که غلبه این غلبه خلطی از اخلاط است و علم بر آن دال علاج
نتیجه خلط غالب نمایند بقصد یا باسهال و بعد غرغره فرمایند بکنجین فصل ۱۱ در بطلان
ذوق یعنی هیچ مزه محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت
زبان منتقل نگردد و سبب این علت نفوذ ماده رطبت در جرم عصب علاج بعد
نضح و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقر قرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ و سماق بخوشانند و در طبخ او بکنجین یا مری آمیزند و نفس غرغره کنند فصل ۱۲
در نقشر زبان و دمان یعنی پوسته های باریک جدا شود از دهن و زبان چون غلبه
بیشتر جدا یگردد علاج بعد بقصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ و گلزار
در سر که بخوشانند و مضمضه کنند فصل ۱۳ در بشور الفم یعنی دانه های خرد که
در دهن بر آید علاج رگ زنند و سهل دهند و بر سر که در کشتیر و عدس و برگ
عنب الثعلب جو شانیده باشند تمضمض نمایند فصل ۱۴ در قلاع یعنی جراحت و بریش
دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه کنند بعد اگر دمای باشد یا صفت
غرغره کنند بد آنجه در بشور گفتم و طباشیر و گلزار و کافور باریک ساخته در در سازند
و آنجا که قرصه نهایت بد بود بر سر که دنگ تمضمض نمایند تا رطوبت زده شود و اگر از لذت
سر که تبر سبز و عفران بجای سر که آمیزند و اگر از بلغم بود یا مری آن و بلبله و عاقر قرحا
در سر که خوشانند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ خا بنمایند و مضمضه سماق گاو
بالند و گاهی جهت تقویت محل ماز و کشتیر و پوست انار در سر که بخوشانند و مضمضه
کنند فائده شیر شست در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد و بدستور گاو زبان سوخته پاشیدن فصل ۱۵ در آکله الفم و آن قلاع خشبه

سرشته ضیاء نمایند که بحر است هر دو الی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ
بچسباند **فصل ۳** در اختلاج الشقیه یعنی پریدن لب علاج اگر بیش در آمدن
خون بود در رگهای لب و سخیل بریاح شدن رگ قیفال زنده و غذا کم خوردند و تشنج
مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برزند و آنچه از
مشارکت معده بود یا غشیان و فواق باشد و مقدمه تی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ
بود مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهنیرست و بمنع حدوث امراض مترقب
کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشقیه یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب علاج
آنچه از تشنج استلانی بود متقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس
افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست
بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشقیه یعنی فسادنی که در لب زیرین
پدید آید علاج تنقیه خون سودا نمایند و بمرهم اصلاح فساد نمایند **فصل ۶**
در ورم الشقیه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و اضربه مناسبه
بکار برند و خفض با شیرو غلب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حرار
اما در ابتدا **فصل ۷** در شبور لب و علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح
لب علاج بمرهم پردازند **فصل ۹** در اکله لب علاج آنچه در اکله الفم گذشت
بکار برند فائده هرگاه و سوس مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند بآب
در امراض استخوان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱۰** در وج السن یعنی
درد دندان آنچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود و اگر دوا آنچه از سردی
بود بآب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوس مزاج ساد بود و در حرار سرکه

از شکر از دانه و پوست درونی تخم مرغ
بچسباند و در اختلاج الشقیه یعنی پریدن لب
علاج اگر بیش در آمدن خون بود در رگهای لب
و سخیل بریاح شدن رگ قیفال زنده و غذا کم
خوردند و تشنج مسام نمایند و اگر باد غلیظ
باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار
برزند و آنچه از مشارکت معده بود یا غشیان
و فواق باشد و مقدمه تی بود بقی دفع شود
و آنچه از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد
تدبیر وی پرهنیرست و بمنع حدوث امراض
مترقب کوشیدن فصل ۴ در تقلص الشقیه
یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب علاج آنچه
از تشنج استلانی بود متقیه کنند و روغنهای
گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک
نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در
ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد
که اصلاح گیرد فصل ۵ در بواسیر الشقیه
یعنی فسادنی که در لب زیرین پدید آید
علاج تنقیه خون سودا نمایند و بمرهم
اصلاح فساد نمایند فصل ۶ در ورم
الشقیه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط
تنقیه نمایند و اضربه مناسبه بکار
برند و خفض با شیرو غلب الثعلب طلا
کردن اثر تمام دارد خصوص در حرار
اما در ابتدا فصل ۷ در شبور لب
و علاجش نیز تنقیه است فصل ۸ در
قروح لب علاج بمرهم پردازند فصل ۹
در اکله لب علاج آنچه در اکله الفم
گذشت بکار برند فائده هرگاه و سوس
مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته
تدارک نمایند بآب در امراض استخوان
و لثه یعنی دندان و بن دندان فصل ۱۰
در وج السن یعنی درد دندان آنچه از
گرمی بود بآب سرد ساکن شود و اگر
دوا آنچه از سردی بود بآب گرم رسیدن
البته بایستد علاج اگر سوس مزاج
ساد بود و در حرار سرکه

در اختلاج الشقیه یعنی پریدن لب
علاج اگر بیش در آمدن خون بود در رگهای لب
و سخیل بریاح شدن رگ قیفال زنده و غذا کم
خوردند و تشنج مسام نمایند و اگر باد غلیظ
باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار
برزند و آنچه از مشارکت معده بود یا غشیان
و فواق باشد و مقدمه تی بود بقی دفع شود
و آنچه از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد
تدبیر وی پرهنیرست و بمنع حدوث امراض
مترقب کوشیدن فصل ۴ در تقلص الشقیه
یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب علاج آنچه
از تشنج استلانی بود متقیه کنند و روغنهای
گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک
نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در
ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد
که اصلاح گیرد فصل ۵ در بواسیر الشقیه
یعنی فسادنی که در لب زیرین پدید آید
علاج تنقیه خون سودا نمایند و بمرهم
اصلاح فساد نمایند فصل ۶ در ورم
الشقیه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط
تنقیه نمایند و اضربه مناسبه بکار
برند و خفض با شیرو غلب الثعلب طلا
کردن اثر تمام دارد خصوص در حرار
اما در ابتدا فصل ۷ در شبور لب
و علاجش نیز تنقیه است فصل ۸ در
قروح لب علاج بمرهم پردازند فصل ۹
در اکله لب علاج آنچه در اکله الفم
گذشت بکار برند فائده هرگاه و سوس
مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته
تدارک نمایند بآب در امراض استخوان
و لثه یعنی دندان و بن دندان فصل ۱۰
در وج السن یعنی درد دندان آنچه از
گرمی بود بآب سرد ساکن شود و اگر
دوا آنچه از سردی بود بآب گرم رسیدن
البته بایستد علاج اگر سوس مزاج
ساد بود و در حرار سرکه

[illegible]

فصل ۵ در حضرت عیسیٰ خیرى مانند سفال در پنج دندان مشکون شود و زود و دوده نگر دود
 این را قلع نیز نامند علاج مقصده ماده غالبه نمائید پس به آلت آهنی از انبر دانیید و بعد
 بسون نمک و زبد البحر و سیخ سوخته نمائید تا القبه را دور کنید و دیگر مشکون شدن نماید

فصل ۶ در تغییر رنگ دندان صفرت و سیاهی و باد بخالی نشان سودا و حصبی نشان
بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آروغ بدس با سرکه و در سودا پنجه کبر و
روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید **فصل ۷** در تحریک اسنان یعنی جنبش دندان
علاج انچه در صبیان و شیخان افتد با قضای طبیعت مزاج او نشود اما انچه از اسباب
غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و قیاد لثه
باشد فصد قیخال و چهار رنگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سونگون
مقوی نافع است و هرگاه دوا سود نهد و حاجت بکندن آید نخست آن را از پنجه است
کند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیا رند پس برگ انجیر یا ربیک کوفته با شیر انجیر
خام ببالند دوسه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقطع خواهد شد **فصل ۸**
در تراید السن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر غلبه
خون بود رنگ زنند و مسهل دهند و این باد در دس باشد اگر بلغم بود بے درد
باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادست حقیقه بنا شد بلکه دندانے صلب بود

[illegible]

بر دوست اندازش یک خسته دلان
کفزار مار و کمانجی ابر و سادی اگر تو
جستور سونان سازند بهایان

دندانهای دیگر را برآید و در دندان
اینکه دندان که از دندان دیگر دوری
لامینا را برآید و در دندان
نخ صداد و کمرای و کمرای دندان
شماره دندانهای دندان
دندانست بهم و در دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان

چون دندانهای دیگر را برآید و در دندان
اینکه دندان که از دندان دیگر دوری
لامینا را برآید و در دندان
نخ صداد و کمرای و کمرای دندان
شماره دندانهای دندان
دندانست بهم و در دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان

چون دندانهای دیگر را برآید و در دندان
اینکه دندان که از دندان دیگر دوری
لامینا را برآید و در دندان
نخ صداد و کمرای و کمرای دندان
شماره دندانهای دندان
دندانست بهم و در دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان

چون دندانهای دیگر را برآید و در دندان
اینکه دندان که از دندان دیگر دوری
لامینا را برآید و در دندان
نخ صداد و کمرای و کمرای دندان
شماره دندانهای دندان
دندانست بهم و در دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان

چون دندانهای دیگر را برآید و در دندان
اینکه دندان که از دندان دیگر دوری
لامینا را برآید و در دندان
نخ صداد و کمرای و کمرای دندان
شماره دندانهای دندان
دندانست بهم و در دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان
دندانست روغن دندان

باز از این غرض اول هم درست
در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق

در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق

در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق

در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق
در موی که نماند در صفرا و حلق

برگشت زانند گذارند تا بزاید باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری و قصبه
ریه حلق مشهور است لهات ملازه یعنی جسمی که آویزان است در حلق مری مجرای آب و طعام
و قصبه ریه مجرای نفس فصل ۱۰ در ورم الیهات یعنی آماس ملازه علاج حب
متقیه نمایند و بعد ترغیر نمایند و در موی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب
و اشال آن و در لبنی بمری و گنجین خردل آسخته و در سوداوی بمغز فلوین شش تازه چل
فصل ۱۱ در اثر خار الیهات یعنی ملازه سست شود و فروتر آید و این را سقوط الیهات نیز
گویند علاج اگر خونی بود درگ زنند و بسرکه و گلاب مصممه نمایند و گل سرخ و صندل و
گلزار و کافور ببالند و اگر لبنی بود بعد متقیه غرغره کنند بهار العسل و شب و تلخ گوزن خسته
و نو شاد در بار یک سائیده کفچه میل نهاده ملازه را بر دارند و بر تارک سر سریش بگذاخته در سرکه
اسفند آسخته بگذارند یا سپیدی بوضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و باز و بسرکه سائیده بر تارک
مطلن نهادن شیل ملازه افتاده است و همچنان گل سرخ شوی سوخته و با سرکه سرشته
و تا ضرورت قوی باشد ملازه نباید برید خواه باهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که طب
بعض مخارج حروف نماید این پنج بریدن ملازه فصل ۱۲ در خنای یعنی در نفس زن دن یا در حرق
فرو بردن یا در هر دو قوت را قند بسبب حدوث آفتی در حلق علاج در موی و صفراوی
نخست رگ قیقال زنند و رگیکه زیر زبان است و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر
استلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب قضای معتدل المقدار گیرند و بعد
اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تمین نمایند اگر طبع قبض بود پس از متقیه از آب ساق
و دیگر سیرات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اثر بر مطنیه باید خوانند و آب آس جواقتصار باید و زرد
اگر سرفه نبود و حموضات بکار توان بست شراب و غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

تحلیل و کیمین آب جوارش برسان
و تخم و در وید از آب سست نشیند
در غرغره بپزایند و در لبنی شش تازه چل
حب قویا و حب صبر و حب لیمو
خونند و برای لطیفیت و تدریب لیمو
بار یک ساخته و در بنویسند و در بنویسند
بنفس نو شاد و رنگ و در سوداوی گنج
سکه و حاد القوی و در سوداوی گنج
افقیون و نهالیا و کیمین و سرکه
در اشال آن شل گل سرخ و صندل
و کافور و گلاب بار یک ساخته بر ملازه
مالند و طب اکبر سکه ۵ و اگر قوت
آن باشد که آماس سرطانی شود و چربی
سر و چون آب کثیر تر و آب کپور بپوشند
در دیان دارند و دیان غرغره کنند و بپوشند
گرم و دود دارند و طب اکبر سکه ۵ و اگر قوت
هر ساعت ده درم پاشد و در حلق قضای
وقت و غرض از تقاطع این است که شش
را که زیر زبان و چهارگانه غرغره کنند
و اگر سرفه نباشد و حموضات بکار توان بست
شراب و غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

فانده آنجا که بلع متعذر بود بر مهر و دومین گردن نمجه نهاده بکند که مری قدری بکشد
 و بلع پذیری رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود جنجره را باید بگفت بطریقیکه در
 سطولات مذکور است **فصل ۴** در بشور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه پدید
 آید علامت بشور مری شدت در دست در محل مری عند مرد در غذا خاصه که طعام
 ترش و تیز بود و نشان بشور حلق و قصبه ریه از دیار و جع است عند الکلم و خاتیدن از درد
 و بخار رسیدن نه در وقت مرد در غذا علاج فصل که کند و آب فواکه کمین کنند و از آب پزیر
 کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بشور خیمه خواهد شد نج
 بعد از بخار بجایا گوشه چنانچه در خناق گذشت و در بشور حلق غرغره خنای بشیر میکرده باشند
فصل ۵ در تعلق علق بجلق یعنی در آویختن و یوچه بدانند که بسا آهست که در دی یوچه
 خرد می باشد و چون آنرا کسی نبو شد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری یا در
 یا یکا م بر آید سوسوی بینی و در آنجا آویزد و با بجمله آنچه درون موبود و منظور نشود از غم و بقاری
 توان یافت که غیر ازین مکره سه نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر
 اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بجمعه بینی آویخته باشد یکا م آیه تنگی
 و ماغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید متعاش گرفته بر آید چنانچه سه در آنجا نماند
 لهذا گفته اند که از متعاش کردن علق نخیش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در
 عضو متعلق است شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت
 درون باشد گل سیاه در خرطیه اندازند و دهن بیاربدان پرنماید تا زود جدا شود و گل در
 زیر که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر یکا م برآمده باشد شونیز و عصاره قمار الحار و جرق
 در سر که پنجه در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن بمجده افتد زود تی کنانند و الا

و بلع آب اگر مری در حلق و قصبه ریه پدید
 آید علامت بشور مری شدت در دست در محل مری عند مرد در غذا خاصه که طعام
 ترش و تیز بود و نشان بشور حلق و قصبه ریه از دیار و جع است عند الکلم و خاتیدن از درد
 و بخار رسیدن نه در وقت مرد در غذا علاج فصل که کند و آب فواکه کمین کنند و از آب پزیر
 کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بشور خیمه خواهد شد نج
 بعد از بخار بجایا گوشه چنانچه در خناق گذشت و در بشور حلق غرغره خنای بشیر میکرده باشند
فصل ۵ در تعلق علق بجلق یعنی در آویختن و یوچه بدانند که بسا آهست که در دی یوچه
 خرد می باشد و چون آنرا کسی نبو شد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری یا در
 یا یکا م بر آید سوسوی بینی و در آنجا آویزد و با بجمله آنچه درون موبود و منظور نشود از غم و بقاری
 توان یافت که غیر ازین مکره سه نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر
 اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بجمعه بینی آویخته باشد یکا م آیه تنگی
 و ماغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید متعاش گرفته بر آید چنانچه سه در آنجا نماند
 لهذا گفته اند که از متعاش کردن علق نخیش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در
 عضو متعلق است شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت
 درون باشد گل سیاه در خرطیه اندازند و دهن بیاربدان پرنماید تا زود جدا شود و گل در
 زیر که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر یکا م برآمده باشد شونیز و عصاره قمار الحار و جرق
 در سر که پنجه در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن بمجده افتد زود تی کنانند و الا

فصل ۴ در بشور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه پدید
 آید علامت بشور مری شدت در دست در محل مری عند مرد در غذا خاصه که طعام
 ترش و تیز بود و نشان بشور حلق و قصبه ریه از دیار و جع است عند الکلم و خاتیدن از درد
 و بخار رسیدن نه در وقت مرد در غذا علاج فصل که کند و آب فواکه کمین کنند و از آب پزیر
 کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بشور خیمه خواهد شد نج
 بعد از بخار بجایا گوشه چنانچه در خناق گذشت و در بشور حلق غرغره خنای بشیر میکرده باشند
فصل ۵ در تعلق علق بجلق یعنی در آویختن و یوچه بدانند که بسا آهست که در دی یوچه
 خرد می باشد و چون آنرا کسی نبو شد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری یا در
 یا یکا م بر آید سوسوی بینی و در آنجا آویزد و با بجمله آنچه درون موبود و منظور نشود از غم و بقاری
 توان یافت که غیر ازین مکره سه نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر
 اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بجمعه بینی آویخته باشد یکا م آیه تنگی
 و ماغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید متعاش گرفته بر آید چنانچه سه در آنجا نماند
 لهذا گفته اند که از متعاش کردن علق نخیش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در
 عضو متعلق است شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت
 درون باشد گل سیاه در خرطیه اندازند و دهن بیاربدان پرنماید تا زود جدا شود و گل در
 زیر که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر یکا م برآمده باشد شونیز و عصاره قمار الحار و جرق
 در سر که پنجه در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن بمجده افتد زود تی کنانند و الا

[illegible][illegible]

James
H. H. H.



یوسف آباد سائمنگ

منشیہ منجانبہ داتا منشیہ داتا

دینار و درختان

افغان نواندو ميانمار

هیدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریخته تا دم با اعتدال آید و در دبا بستند و بدانند
حال آماس در هر عضو که افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود و او دخیسته شود
بفت بر آید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل ادرام این اماکن خفت اعراض است
روز بروز و سهولیت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض است خصوص روزیکه
پخته شود و چون پخته شود تب و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزیکه آن دم
بکشی باز تب شدت کند و بزرگتر از نشان قصلب و دم خفت اکثر اعراض است و شدت
ضیق النفس و سرفه خشک و نقل و نادر باشد که این دم بعد قصلب بکشی یا بحبله لبدی
اگر مدو خوب بر آید بهتر و الا دم دهند بد آنچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از نمای
نفع بیسبب عقیق چون خشم و قی و حرکت و جز آن و دم بکشی و خون صرف یا باده خام
بر آید و چون چنین اتفاق افتد زود درگ زنند و بلع نفث الدم که کشند و آنچه بسبب دت
بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان طبعی کثرت لعاب و همین شدت نقل و خنجر
و تریل و جهت و انتقای اعراض حرارت اما تب و در حبله الورام احتیال لازم است لیکن در حار
بشدت بد باشد و در بار و خفت و نشان سودای سرفه یا بس است و تفسر جذب هم او افزودن
ضیق نفس بر درایام و اگر از استحاله و دم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علامت
در طبعی اندر ابتدا آئین طبع کنند و در ادعای ضما د نمایند و بعد چند روز که تب ساکن شود آنچه در
بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سودای بلعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تلخ نمایند
و کدک شیر و ختران و طینات ضما سازند و این کمتر شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود همچون سنگ شانه و بعد سرفه بایستد و باشد که بسبب انجماد عیاذ الله مناه
در سل یعنی قریه و نشان او دود و تب و قی است و بروزده در سرفه و بدانکه مدو با طوبت خام

غوغا نه
 نود و نه
 بنوشته آنگار که
 حساب آن در نهاده است
 طبع قول مانیات غوغا نه
 شکار و غوغا نه
 سفید و لاجب غوغا نه
 جاپه غوغا نه
 بهر غوغا نه
 سازند و غوغا نه
 بکار غوغا نه
 فی طلب الا که
 سنگ نو که
 گوید که من دیدم
 چون سنگ شانه در سرف
 افتاد و عقب آن سرف
 ساکن شده و در آن گوید که
 من دیدم که سنگهای خود
 بیگون خشک بر آن سرف
 شسته و در آن سرف
 قرار داده و در آن سرف
 شده و در آن سرف

سازگشتن و احاطه با هم
طاعت با هم دارم
لا اله الا الله
بهر حال است و اما
شک منافی در لطف
بناگشتن و احاطه با هم
بس بزرگداشت و درستی

بین الکفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
 آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه متقوی دل باشد غافل نباشد و آنچه
 که تب یا رشود یا سیرا و نیز طوط سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد از آن مشکل میگردد و فصل
 در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بداند که این مرض دو گونه است ^{یکی در دل} آنکه سبب
 در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعاء و رحم و شش و جبهه یا در
 تن و بمشارکت آن دل نیز آید یا بد و آنچه از بسع و لزج افتد ازین قبیل است علاج در
 مشارکی اصلاح عضو و اوف کف مع تقویت قلب و در جگر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
 بد و آنچه در کلیات گذشت و آنچه از دکانی حسن دل باشد تعلیل حسن نماید و آنچه از افراط استغناهای
 معتاد و غیر معتاده شود باد و بید و اغذیه متقویه از اله صفت نماید ^{فایده} ماده کسی را که خفقان گرم بود
 شهر گرم مقام نسا زد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بجز اجها در غشی بیاید
 و تعلیق سنگ شیب بمرغم معده با نخا صیغه نفع دارد ^{فصل} اما اند غشی یعنی بهوشی هرگاه
 اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفراط گردد و دلاک نماید بد آنکه غشی سه گونه است
 یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محقق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هرچونکه بود ضعف
 می آرد اسباب تحلیل روح استفرغ و فرحت و لذت و وجع است هر که ام که مفراط باشد
 و اسباب احتقان استلای مفراط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگانی و اسباب
 تولد روح سو مزاج است که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متولد
 گردد و یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیرند است شده باشد فایده ماده که بدل آید
 یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم او فی القلب مفصل بیاید علاج
 در حالت غشی باید که تبضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شام و جوراً

در خفقان دل و سر و دماغ و شش و جگر و امعاء و رحم و شش و جبهه یا در تن و بمشارکت آن دل نیز آید یا بد و آنچه از بسع و لزج افتد ازین قبیل است علاج در مشارکی اصلاح عضو و اوف کف مع تقویت قلب و در جگر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بد و آنچه در کلیات گذشت و آنچه از دکانی حسن دل باشد تعلیل حسن نماید و آنچه از افراط استغناهای معتاد و غیر معتاده شود باد و بید و اغذیه متقویه از اله صفت نماید فایده ماده کسی را که خفقان گرم بود شهر گرم مقام نسا زد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بجز اجها در غشی بیاید و تعلیق سنگ شیب بمرغم معده با نخا صیغه نفع دارد اما اند غشی یعنی بهوشی هرگاه اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفراط گردد و دلاک نماید بد آنکه غشی سه گونه است یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محقق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هرچونکه بود ضعف می آرد اسباب تحلیل روح استفرغ و فرحت و لذت و وجع است هر که ام که مفراط باشد و اسباب احتقان استلای مفراط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگانی و اسباب تولد روح سو مزاج است که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متولد گردد و یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیرند است شده باشد فایده ماده که بدل آید یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم او فی القلب مفصل بیاید علاج در حالت غشی باید که تبضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شام و جوراً

در خفقان دل و سر و دماغ و شش و جگر و امعاء و رحم و شش و جبهه یا در تن و بمشارکت آن دل نیز آید یا بد و آنچه از بسع و لزج افتد ازین قبیل است علاج در مشارکی اصلاح عضو و اوف کف مع تقویت قلب و در جگر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بد و آنچه در کلیات گذشت و آنچه از دکانی حسن دل باشد تعلیل حسن نماید و آنچه از افراط استغناهای معتاد و غیر معتاده شود باد و بید و اغذیه متقویه از اله صفت نماید فایده ماده کسی را که خفقان گرم بود شهر گرم مقام نسا زد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بجز اجها در غشی بیاید و تعلیق سنگ شیب بمرغم معده با نخا صیغه نفع دارد اما اند غشی یعنی بهوشی هرگاه اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفراط گردد و دلاک نماید بد آنکه غشی سه گونه است یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محقق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هرچونکه بود ضعف می آرد اسباب تحلیل روح استفرغ و فرحت و لذت و وجع است هر که ام که مفراط باشد و اسباب احتقان استلای مفراط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگانی و اسباب تولد روح سو مزاج است که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متولد گردد و یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیرند است شده باشد فایده ماده که بدل آید یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم او فی القلب مفصل بیاید علاج در حالت غشی باید که تبضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شام و جوراً

اندامچه قریب با قندال است یا قوت است و فیروزه و زرد و نقره و گاو زبان و انچه گرم است
 در پنج است و جودار و مشک و عنبر و زرباد و ابریشم و زعفران و یمنین و قرقش و صندل و صندل
 و بارنجوب و تخم اود و شاهسفرم و تخم اود و سیاقله و کباب و پوست ترنج و سازج و هندسی
 و راسن و انچه سرد است و دارید است و کبریا و کسید و کافور و صندل و طباشیر و گل غنوم
 و سیب و کشنیز و از مرکبات منقحات یا قوتیه و دوار الک و بهر طب و یا بس ازین
 اودیه حار و بار و دهر چه ضد سبب بود بکار تو ان لبست و بدانند که مبالغه در تبرید دل
 اگر چه حرارت قوی بود منع از انست که قنداق قرص کا فور سبب زعفران در حرارت
 دل بخورند کرده اند با آنکه بتدریج نیز ملطوف است چه بمصاحبت زعفران قوت اودیه سرد
 زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف یتاید و برودت اودیه
 با صلاح جودل فصل هم در ورم اذنی القلب یعنی آس و گوش دل و پوشیده
 نیست که بر سر دل و واقرونی است که نسیم از ان در می آید و اینها را اذنی القلب نامند
 هرگاه روح با طالت امراض تحلیل مییابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو
 نمیشود و احداث ورم یتاید اند گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
 در دل بود یا در غلافش یا در اذش فی الفور یک ماه ورم سرد که در گوش دل بود
 نیز مملکت است لیکن انچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد و اگر زود تدارک
 نموده آید و الا زبرد و زلاغر می آید تا که بملاک می انجامد و نشان دی آس
 نقل است در سینه نزدیک به فم معده و در اکثر حالتی شبیه نفثی پیدا شدن و دل شنبه
 ناگشتن و چشمها متعجب و در و سبب بخت زرد بودن عالج بطبخ بابونه و اکلیل و رینیا و نشان
 و سبب گندم بر سینه و فم معده و ریزند و کذک اودیه محالک ضما و نماینده و با نمک
 و شل بابونه و اکلیل و تخم کتان در بر گشته و برگ کزنب و نمک زعفران ضما و نماینده و طب الکسیر

[illegible]

سبب از این است که در این سبب این ماده رطوبت است که زیر فشار که بر دل محیط است بند شود و علاج
 ایا رجاست و بند و گل شمع و سبیل و زعفران یا برباد و ریحون و بر سینه ضا و نمایند و ریاضت
 فرمایند و بهترین تدبیر چیست تحلیل رطوبات دل غصب و شتم است فائد و گاه باشد که رطوبت
 مذکور از حرارت نامت زده خشک شد و بچپ زده شان دس است که دل نبیض شود و نفس
 محتلف گردد و قوت ساق و غضب کمور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیر و طیبات
 است بر سینه تا از الیمس کند پس با استفراغ کوشیدن و در حله تقویت قلب بنظر داشتن و بهر
 که دل شرفترین اعضاست در علاج او ملیت روان باید داشت با سبب از این است که در این سبب
 تری یعنی بیاریایی که بر پستان تعلق دارد وید انکه پستان را حکیم مطلق خاصیت داده که چون
 خون در آن آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود **فصل** در طهه اللبن سبب
 کی شیر و آنرا سبب است کی کم شدن خون و دلیل بر آن کثرت استفراغ و خست یا امات
 مرض و دوم کثرت خون در آن چون وی بیشتر آید با ضمه مدی را بنجر در ختم و مکنید سوسوم
 شسا و خون از سوسوم مزاج ساق بود یا مادی و در لائل این سوسوم مزاج ظاهر است علاج در کثرت
 انچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال
 بهرند و در افزونی قصد و حماست نمایند و در فساد و اصلاح فرمایند بر سوسوم که معلوم است
 و بدانند که رقت و صفت و حرقت شیر از صفت است و شدت بیاض و ما سیت قوام و
 محوخت آواز بلغم و شدت غلظت و کدرت بیاض او و قوت مقدار بغایت از سودا
 و آنجا که بلغم با صفا مرکب باشد شیر شود و کدره هر چه فزونی است شیر نیز بیفزاید
 و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت میوست و محافظت باشد حرج
فصل در کثرت در و ر لبن و اسباب او ضدا سباب قلت است علاج در
 بغم اول روانی ۱۲

و این سبب از این است که در این سبب این ماده رطوبت است که زیر فشار که بر دل محیط است بند شود و علاج
 ایا رجاست و بند و گل شمع و سبیل و زعفران یا برباد و ریحون و بر سینه ضا و نمایند و ریاضت
 فرمایند و بهترین تدبیر چیست تحلیل رطوبات دل غصب و شتم است فائد و گاه باشد که رطوبت
 مذکور از حرارت نامت زده خشک شد و بچپ زده شان دس است که دل نبیض شود و نفس
 محتلف گردد و قوت ساق و غضب کمور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیر و طیبات
 است بر سینه تا از الیمس کند پس با استفراغ کوشیدن و در حله تقویت قلب بنظر داشتن و بهر
 که دل شرفترین اعضاست در علاج او ملیت روان باید داشت با سبب از این است که در این سبب
 تری یعنی بیاریایی که بر پستان تعلق دارد وید انکه پستان را حکیم مطلق خاصیت داده که چون
 خون در آن آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود **فصل** در طهه اللبن سبب
 کی شیر و آنرا سبب است کی کم شدن خون و دلیل بر آن کثرت استفراغ و خست یا امات
 مرض و دوم کثرت خون در آن چون وی بیشتر آید با ضمه مدی را بنجر در ختم و مکنید سوسوم
 شسا و خون از سوسوم مزاج ساق بود یا مادی و در لائل این سوسوم مزاج ظاهر است علاج در کثرت
 انچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال
 بهرند و در افزونی قصد و حماست نمایند و در فساد و اصلاح فرمایند بر سوسوم که معلوم است
 و بدانند که رقت و صفت و حرقت شیر از صفت است و شدت بیاض و ما سیت قوام و
 محوخت آواز بلغم و شدت غلظت و کدرت بیاض او و قوت مقدار بغایت از سودا
 و آنجا که بلغم با صفا مرکب باشد شیر شود و کدره هر چه فزونی است شیر نیز بیفزاید
 و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت میوست و محافظت باشد حرج
فصل در کثرت در و ر لبن و اسباب او ضدا سباب قلت است علاج در
 بغم اول روانی ۱۲

و این سبب از این است که در این سبب این ماده رطوبت است که زیر فشار که بر دل محیط است بند شود و علاج
 ایا رجاست و بند و گل شمع و سبیل و زعفران یا برباد و ریحون و بر سینه ضا و نمایند و ریاضت
 فرمایند و بهترین تدبیر چیست تحلیل رطوبات دل غصب و شتم است فائد و گاه باشد که رطوبت
 مذکور از حرارت نامت زده خشک شد و بچپ زده شان دس است که دل نبیض شود و نفس
 محتلف گردد و قوت ساق و غضب کمور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیر و طیبات
 است بر سینه تا از الیمس کند پس با استفراغ کوشیدن و در حله تقویت قلب بنظر داشتن و بهر
 که دل شرفترین اعضاست در علاج او ملیت روان باید داشت با سبب از این است که در این سبب
 تری یعنی بیاریایی که بر پستان تعلق دارد وید انکه پستان را حکیم مطلق خاصیت داده که چون
 خون در آن آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود **فصل** در طهه اللبن سبب
 کی شیر و آنرا سبب است کی کم شدن خون و دلیل بر آن کثرت استفراغ و خست یا امات
 مرض و دوم کثرت خون در آن چون وی بیشتر آید با ضمه مدی را بنجر در ختم و مکنید سوسوم
 شسا و خون از سوسوم مزاج ساق بود یا مادی و در لائل این سوسوم مزاج ظاهر است علاج در کثرت
 انچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال
 بهرند و در افزونی قصد و حماست نمایند و در فساد و اصلاح فرمایند بر سوسوم که معلوم است
 و بدانند که رقت و صفت و حرقت شیر از صفت است و شدت بیاض و ما سیت قوام و
 محوخت آواز بلغم و شدت غلظت و کدرت بیاض او و قوت مقدار بغایت از سودا
 و آنجا که بلغم با صفا مرکب باشد شیر شود و کدره هر چه فزونی است شیر نیز بیفزاید
 و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت میوست و محافظت باشد حرج
فصل در کثرت در و ر لبن و اسباب او ضدا سباب قلت است علاج در
 بغم اول روانی ۱۲

و ما دمی و جز آن ظاهر است اما آنچه از نارنجین سودا بر سر معده واقع شود بنا بر وقوع ساه
در مجرای و آنچه از بطلان مس واقع شود بنا بر وقوع آفت در دماغ سلامتی انفال معده
بر آن گواهی دهد و فرق بنیها آنت که آنچه از نارنجین سودا باشد چون ترشی خوراند
استها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود فائده هرگاه اعضا
محتاج بقذا میشوند از رگها میخوانند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از
ما ساریقا و ما ساریقا از معده و چون نم معده ذکی الحس است تاثیر میشود ازین درخواست
و همدین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و محوصت خیر دار
میگرداند و دریم بنیاید اجزای آنرا در این حالت عبارتست از گرنگی پس هرگاه در کس
ازین امور قورافا قد تصور در گرنگی ظهور نماید علاج در سافج تعدیل و در ما دمی
تقیقه و در تکلیف مسام تفتیح با سحاحم و در ضعف جگر تقویت و در سرد و متغذ و سپرز و معده
تقیقه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر نم معده آمده است فائده گاه باشد که فلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن با سحاحم آنچه مناسب است توان کرد و اگر درین
امعاسقط شهوت شده باشد بهلاج آن کوشند و کذک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند و کرا و دیشته سکنجبین سفر جلی و شربت لیون و فناع سببر که و بیازیا سکر و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن فصل ۴ در فساد شهوت یعنی آرزوی
چیزی ناما خوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله باره افتد و این را و خم نیز گویند
زنی را دیدم که بخوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت با بچه سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و عطا جس تقیه آن اما در حواطی بطبع باید گذاشت که بعد سه

در دماغ و ساریقا از معده و چون نم معده ذکی الحس است تاثیر میشود ازین درخواست
و همدین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و محوصت خیر دار
میگرداند و دریم بنیاید اجزای آنرا در این حالت عبارتست از گرنگی پس هرگاه در کس
ازین امور قورافا قد تصور در گرنگی ظهور نماید علاج در سافج تعدیل و در ما دمی
تقیقه و در تکلیف مسام تفتیح با سحاحم و در ضعف جگر تقویت و در سرد و متغذ و سپرز و معده
تقیقه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر نم معده آمده است فائده گاه باشد که فلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن با سحاحم آنچه مناسب است توان کرد و اگر درین
امعاسقط شهوت شده باشد بهلاج آن کوشند و کذک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند و کرا و دیشته سکنجبین سفر جلی و شربت لیون و فناع سببر که و بیازیا سکر و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن فصل ۴ در فساد شهوت یعنی آرزوی
چیزی ناما خوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله باره افتد و این را و خم نیز گویند
زنی را دیدم که بخوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت با بچه سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و عطا جس تقیه آن اما در حواطی بطبع باید گذاشت که بعد سه

در دماغ و ساریقا از معده و چون نم معده ذکی الحس است تاثیر میشود ازین درخواست
و همدین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و محوصت خیر دار
میگرداند و دریم بنیاید اجزای آنرا در این حالت عبارتست از گرنگی پس هرگاه در کس
ازین امور قورافا قد تصور در گرنگی ظهور نماید علاج در سافج تعدیل و در ما دمی
تقیقه و در تکلیف مسام تفتیح با سحاحم و در ضعف جگر تقویت و در سرد و متغذ و سپرز و معده
تقیقه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر نم معده آمده است فائده گاه باشد که فلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن با سحاحم آنچه مناسب است توان کرد و اگر درین
امعاسقط شهوت شده باشد بهلاج آن کوشند و کذک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند و کرا و دیشته سکنجبین سفر جلی و شربت لیون و فناع سببر که و بیازیا سکر و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن فصل ۴ در فساد شهوت یعنی آرزوی
چیزی ناما خوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله باره افتد و این را و خم نیز گویند
زنی را دیدم که بخوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت با بچه سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و عطا جس تقیه آن اما در حواطی بطبع باید گذاشت که بعد سه

اول است کبریا
اول آدمی آفریننده
از جناب بریان گیرند
سنت هم از او یاد بگیرند
بهرین سلیقه و دیندی
شکر گویند و اسطفا
بهمه چیز فتح بخشنا
الف مقصود در مجود
شما و بیخ اولی شریف
والفاد و شعر و او دایسه
موسعد و ادب و کتابت
بهره و شعر و مقصود
سنت هم از او یاد بگیرند
۱۲

[illegible]

و قیامت و عدم تشنگی و سوداگر در قی برآید زمین را چرخشاند و گسی گردد و دیگر دود اطباء اکبر است بلکه یاری دهند به قی

۱۰۰ صفت قوی بپاش
 ۱۰۱ صفت قوی بپاش
 ۱۰۲ صفت قوی بپاش
 ۱۰۳ صفت قوی بپاش
 ۱۰۴ صفت قوی بپاش
 ۱۰۵ صفت قوی بپاش
 ۱۰۶ صفت قوی بپاش
 ۱۰۷ صفت قوی بپاش
 ۱۰۸ صفت قوی بپاش
 ۱۰۹ صفت قوی بپاش
 ۱۱۰ صفت قوی بپاش

استنه برگ مورد و تر یا شرب قابض سرشته بر سنده و سپر نگذارند و قرص ایلادوس
 بهترین چیز است در بلغمی و سوداوی فائده مجامع بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین
 نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع فی اثر تمام دارد و انتباه هرگاه سبب
 قی فساد غذا بود غذا فاسد را بتامنه دفع باید کرد و بلغمی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده
 باید نمود و اگر قول دیدان بود و اخراج آن نمایند فصل ۵۰ در قی الدم یعنی خون بقی آمدن
 و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد یا بگسلد یا دهن او بشکاید و نشان
 این وجود آفت است در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بحادث مری است علاج
 با سلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود یا کمین توان گرفت و اطراف
 بستن بر ساق حجامت کردن و قابضات خون و ادرن نفع دارد و مویز رخ دانه او خوردن
 و بر بند نمودن و نهامی رگ اثر مند است و اگر آفت در مری بود و واندک اندک تازمانی بپاش
 بنوشند و قرص کحل در شکافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن
 سودمند است و دم آنکه بکوبد یا سپر زیابسر آفتی رسد و از اسنجان خون بمعده ریزد و بلغمی بر آید و عکالت
 این قسم وجود آفت است در ان عضو و علاج همه فصد است مع اصلاح حال عضو و اوت و در اینجا
 خون اندک اندک بتقارین باید گرفت اما اگر امتلا می شدید بود بیشتر گیرند یک دفعه و آنچه از قی
 سده افتد تدبیرش گذشت فائده هرگاه بر سیننه ضرب رسد و قی الدم آرد و بعد فصد ما شنبه
 و اقا قیاد گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد و سرشته بر جای ضرب بزنند و قرص کهر با یک مشتال با شیر تخم خرفه
 بریان کرده دهند و باشد که این ضرابی فصد نفع دهد فصل ۵۱ در جود الدم و اللبن یعنی بسته شدن
 خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و دمند و نگرود و بسبب
 صفت حرارت بپندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه بر دیا با استعمال چیز بنفشه

۱۱۱ صفت قوی بپاش
 ۱۱۲ صفت قوی بپاش
 ۱۱۳ صفت قوی بپاش
 ۱۱۴ صفت قوی بپاش
 ۱۱۵ صفت قوی بپاش
 ۱۱۶ صفت قوی بپاش
 ۱۱۷ صفت قوی بپاش
 ۱۱۸ صفت قوی بپاش
 ۱۱۹ صفت قوی بپاش
 ۱۲۰ صفت قوی بپاش
 ۱۲۱ صفت قوی بپاش
 ۱۲۲ صفت قوی بپاش
 ۱۲۳ صفت قوی بپاش
 ۱۲۴ صفت قوی بپاش
 ۱۲۵ صفت قوی بپاش
 ۱۲۶ صفت قوی بپاش
 ۱۲۷ صفت قوی بپاش
 ۱۲۸ صفت قوی بپاش
 ۱۲۹ صفت قوی بپاش
 ۱۳۰ صفت قوی بپاش
 ۱۳۱ صفت قوی بپاش
 ۱۳۲ صفت قوی بپاش
 ۱۳۳ صفت قوی بپاش
 ۱۳۴ صفت قوی بپاش
 ۱۳۵ صفت قوی بپاش
 ۱۳۶ صفت قوی بپاش
 ۱۳۷ صفت قوی بپاش
 ۱۳۸ صفت قوی بپاش
 ۱۳۹ صفت قوی بپاش
 ۱۴۰ صفت قوی بپاش
 ۱۴۱ صفت قوی بپاش
 ۱۴۲ صفت قوی بپاش
 ۱۴۳ صفت قوی بپاش
 ۱۴۴ صفت قوی بپاش
 ۱۴۵ صفت قوی بپاش
 ۱۴۶ صفت قوی بپاش
 ۱۴۷ صفت قوی بپاش
 ۱۴۸ صفت قوی بپاش
 ۱۴۹ صفت قوی بپاش
 ۱۵۰ صفت قوی بپاش

چون پیرایه و جزآن بند و نشان این هر واحد آلت که غشی و عرق سرد پدید آید و
باشد که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بخوشانند و در آب دی سلنجین آمیزند و بنوشند
اگر گرم و پیرایه همه حیوانات مخصوص از خرگوش در نزد ویب خون شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت پیرایه است که شیر رقیق را ببنده و بسته را بگذارد فائده بسیار باشد که در سده
اطفال شیر خواره شیر بنهد و بسبب فساد شیر ده یا ضعف سده علاجش بعد از ویب آلت
که از آن شیر ده باز گیرند و عوض دی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سدا ب و قیصوم خورانشند و اگر باز گرفتن از آن شیر ده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند
و گاه گاه تریاق فاروق خورانشند و قدری طفل را دهند نیز و شکم شیر قطعان دهند و شکم طفل
پوشیده دارند و پودینه شکم پنجم خوردن در ساعت شیر بسته بکشاید **فصل ۱۹**
در فوائد این کت اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاجش
اخراج آن غذاست بقی و تجوید هضم و باشد که از خیر بود پودینه بایست یا خود بخورد بایستد و
اگر سبب او باد بود عقب شمه و طعام باد انگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش
چیزهای باد شکن استعمال کردن است و اگر سبب خلطی بود حاد الکیشیه یا دمای حاد علاج
خشکین قی فرمایند سلنجین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیر دهند که سرد تر باشند و
درین قسم آب گرم در روغن بادام جرحه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سبب الا
است و اگر سبب او در طوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسبیده و بر آب بود و هضم فاسد
و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است مخصوص اسهال یا یارج و اگر سبب او
سود مزاج بار و سافج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شرباً و طلا و اکلا
و این را و ریجی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیحه و غضب و حرکت و

سلطه کرد و یک کدین
باب پنجم است که
نوشی اگر آب شربت شود
سده و اسهال و شل
سکه شیرین و شکر
بسته شود و آب را با شکر
در نیش و لبن و بود و سکه
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را

در امت کت با پودینه و شکر
در آب کتند و بگذارد و صاف
در آب کتند و بگذارد و صاف
نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را

نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را
نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را

نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را
نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را

نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را
نوشی آب و شکر
باز دارد و وقت است که بنشیند
پاشانند و شیر را

علیه قول نشان از غلبه صفات
اولیج از آب است و در آن از غلبه صفات

خاطرات ازین سال و در او در
توان که در شش از سال و در او در

و اگر در شش از سال و در او در
نشان از سوزش و در شش از سال و در او در

بندیه عاشق شود یعنی سر زردی
سال سپید بوزن آن و در او در

تا که در شش از سال و در او در
سال سپید بوزن آن و در او در

بیت ازین سال و در او در
سال سپید بوزن آن و در او در

بدور البطن و اسهال دوری و وی نیست که به و معین آید و بیش انصباب ما و از شش
و نشان هر غلطی از لون او و نشان بودن ما و از ظهور درد و عضوی و سکون آن بعد
اسهال معلوم است و علاجهش تنقیه بدست از خلط غالب و نوعی است از در ب که
بیش و نوع سده بود و در جدا اول یعنی عروق ناساریقا و نشان سده و علاجهش باید
و نوعیست از آنکه بسبب ذهاب خل معده افتد و ظاهر است که چون خل معده زدوده شود
غذا در آن نایستد و علت ذهاب خل ای خلط اکال است یا ورم حار معده یا تناول سموم حار
علل ج بعد از آنکه سبب سحاق و ورم و طه اشیر و فوخل و صندیل و پوست انار و خض
آب بر یا آب گرم بر معده ضا و سازند و پست جو و سیب در روغن بادام خوراند
و در راج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر نخواهد ماند به پهلوی راست و بچ حرکت نکنند
و گفته اند که حسوی از شیرینان سمیذ سازند و بنوشانند که با الحاحیه مبتل خل است و بچه
از شرب او و به مسئله افتد علاجهش است بد آنچه مناسب بود و دفع سرد ساخته میریج
است فصل اسم در تصغیر معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار غذا ضعیف
میداده باشد هر چند که لطیف بود و تیره و وی آنست که غذا قلیل الکیمیه و شیر الغائیه
دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود از آنکه وی نمایند یا بام او را مرض کبد یعنی جگر
فصل در سوزش جگر و نشان هر واحد سوزش بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود
آثار دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجهش از آنکه سبب است لیکن بدانند و کاسنی نافع ترین
چیر است در جله سوزش اجایی جا و کز لک هر گاه مغر فلو س با وی ضم سازند و در مادی
مطلق نافع است بشرطیکه تمین مطلوب بود و در اینجا هر گونه و واکه مخصوص بجگر است
مقوم میشود و حسب سبب بکار بر نفع رعایت قبض و تلبین او و به بار و آب کاسنی و آب انار

بغض از آنکه کتک وین س از غلبه صفات
است اما کتک کتک وین س از غلبه صفات
نزد ایشان با آب از انبات آنست
چنانچه خل نماند و طبع معده پاک ماند
شبه که با بخوان حکمت در ویدیا که
بهر خلقت او از غلبه صفات است چون تلخ
شود و باز و جگر و در اطباء اگر بر جگر
فصل است سوزش گرم فکلی مغر و است
خشی زبان و وقت اشتها و قبض شکم و
نفس و شرفی قار و ده و گری مس مرض
بگو و اشتها اگر داده خون ناسد باشد از آن
اعتنا و شرفی یا شوری دمن نشان و
آنست و اگر داده صف و بود و رنگ زرد و
سال افزای شاد و بیت علامت است و در
دش و رنگ است و بچ و در وقت تلخ و
و در بچ اگر با دین و غلبه صفات قار و در
و قی طبعی بران گویی و در علامت است
فصل خلطی جگر و نشان آنست که اگر با

و نشان این زبان پس اگر با
سوزش ازین سال و در او در
فصل ازین سال و در او در
سوزش ازین سال و در او در
و کسوی و سوزش ازین سال و در او در
و کسوی و سوزش ازین سال و در او در
و کسوی و سوزش ازین سال و در او در
و کسوی و سوزش ازین سال و در او در

در این کتاب در بیان از خواص
و این که در طب اگر اشتداد
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در

و آب غلب اشعاب نیکو چیز است و اگر در دم مجرب بود باد را رکوشتد و لیکن قبض طبع نیز
رواندارند که مزید الم است پس در صورت هر چه بغایت خفیف التیاسین بود جهت رفع قبض
کافی است چون لعابین و مارا الشیر و مانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا و چه بعد آن
آنچه ضما و کنند باید که جامع بود در روع و تجلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت غلبه رواع بود
و در انتها محملات را و در ترزاید تسامی و در صغری و آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد و اینجا
در ابتدا رواع صرف ضما و توان کرد چون آرد و جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه
و اگر ضرورت شود قوری کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است
و تب ناپودن مگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان و بر از وقت وجع علاج در حدی
مدرات بکار برند و در مرقری مستلکات و بعد اسهال و اگر از تعدیل نمایند و اگر از سودا بود ضما
در آن محل پیدا شود و علامتش نفخ ماده است بشیر بنج و تضییع قی و طی و بعد نرم شدن منجمی مسهل
و در سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع است و شیر ترکیه یا لبقه شیرین کر
فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر درم جگر بسبب ضرب یا سقطه عارض شود
رگ زنند و گل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسفول بدهند و زراوند و گل ارمنی حب الی
درین باب مجرب است و این ضما در بر نهند و متشعراوند هر یک سه درم موسیائی و در
کوفته بنیسته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بر سر کنند و ضما سازند و دیگر تداوی
حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلای شکم و این
درم از یک طرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز لمالی شکل نبود
بخلاف ورم جگر علامت فصد کنند و مسهل دهند و رواعات صرف در ابتدا ضما
سازند بلا خوف تخرماده و در انتها محال فقط ضما و نمایند بلا خوف انحلال قوت

باز فصد از درین بنده و طب اگر جگر
تعدیل نمایند باید که جهت خفیف التیاسین
از کل سخن و این که در
در یک که در ابتدا و چه بعد آن
و در انتها محملات را و در ترزاید تسامی
در ابتدا رواع صرف ضما و توان کرد
و اگر ضرورت شود قوری کافور نیز داخل
و تب ناپودن مگر آنکه بلغم شور باشد
مدرات بکار برند و در مرقری مستلکات
در آن محل پیدا شود و علامتش نفخ ماده
و در سودا دادن و اگر مناسب بود فصد
فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود
رگ زنند و گل ارمنی یکدرم سائیده
درین باب مجرب است و این ضما در بر
کوفته بنیسته بروغن بنفشه یا هر روغن
حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان
درم از یک طرف آگنده بود و از طرف
بخلاف ورم جگر علامت فصد کنند و
سازند بلا خوف تخرماده و در انتها
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در

در این کتاب در بیان از خواص
و این که در طب اگر اشتداد
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در
مستطیل و در این که در

عمل در دیش آب خاب شستن و آب خنجه با کمی گرم و آب دریای شور بدن شستن
و نمک را اگر آب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضما و یک آب
بچینند و خشک کنند نیست آرد و حلیه خرد جام را غی حاکم لبطم شحم عقیق با هم بسرشد و ضما
نمایند و در لخمی بر تمام بدن و در زرقی بر شکم و در طبعی بر اطراف و بدانند که در طبعی بعد
تفتیه تجلیل ریا کوشند بدانچه در فتح معده و گدشت و از سد آب خشک و تخم خربال و بادیا
و کرفس بوره و شکر سرخ و آب سد آب شیاف خرد سازند و بد بر حمل فرمایند و در زرقی
بزل می کنند و در آب بر می آرند و این کثیر الخط است و طریق طبع آب بسره که چنان است
که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کنند آمیزند و بچوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند و نمایند و بکار برند و این آب سکن تشنگی است و بدانند که سرکه در ازال
عطش مستسقی و تفتیه سده و سودمند است خاصه در حار و زرشک نیز لفع است اما اگر
با سر فود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و آن
طلا در زرقی بر شکم نهند بوره ارنی پنج سوسن قردانا سوزنج هر یک سه درم تخم کرب
بهفت درم بشک بزیخا و درم آرد و جو سرگین گاو و هر یک شصت درم بسایند و آب
بادیان یا کاسنی بسرشد و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبعی چون مزمن شود
صلابت بفرزاید اما بر مرین بهبود روی نماید و بجز بر آندگی شکم مکره بی نباشد مسهل
میگرد و سخن درین وقت چیزهای ملین ضما نمایند و چون صلابت نرم شود با بونه
و اکلیل الملک و مرزنگوش و صغره و تخم سد آب و چند بیدستر و خاکستر طراف و لطر و گ
و بیخته آب سد آب و بول شتر آمیخته بر شکم ضما نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در هتقاد و
سودند بد و غ و دهند پنج جایی کی بر فم معده سوم بر جگر سوم بر سپر چهارم بر قعر معده

کنند و طب اگر سینه در
نمل باغ و از سر لخمی شستن
بهر سینه در زرقی بپاشند
که در شتر و در سینه
از صفت سینه در شتر
سودا و بده کنند و در شتر
دهند و اگر از سر دی شش
در شتریت زرد و لقمه دهند
و تخمین استسقا بپاشند
و لخمی را عاقل شود و عاقل
و بهت بیاضه تارک آن باید
باید نیست از سینه بپاشند
و عاقل بپاشند که آب
بجوبت عده بخورند و در زرقا
نشد شتریت بپاشند و در
نیز چنانکه استسقا و لفع
نوشته می آید شتریت
باز تخم کاسنی و تخم زرقا
باز تخم کاسنی و تخم زرقا
و درم سینه که بپاشند
مشال آب چنانکه تا بپاشند
عات کرده با بیکه شتریت
سینه درم از صفت
شتریت زردی عاقل
نیز چنانکه استسقا
سرسه یک درم شش
باز آن سوسن تخم زرقا
یک کیسه شش و یک
یا از آب چنانکه تا
بپاشند که از زرقا
کرده با بیکه شتریت
نفسه صفت کرده
نغمه آردند

نغمه آردند

چشم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند و الا بتدریج باب ۵۰ در یرقان
و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل در یرقان و دومی است
که رنگ بدن زرد شود و یسار ^{از زردی و زردی که در} اول را با صفر او ثانی را با سودا و صوف میسانند یرقان اصفر
اکثر از جگر مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تپهای صفر او ^{یعنی چار و گرد زرد}
و در ایام با حوری علاج این وقت ظهور صفت امداد طبیعت است اگر تصوری در عمل او
بود و الا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول باب گرم است و شرب
سکنجبین نقطه یا باشیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
محل جلد است بخار برند دوم آنکه از سود مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجهش از مبحث
سود مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوناخس باشد سوم آنکه از سود مزاج گرم مراره افتد
و نشان او آنست که دفعه پدید آید و بول نخست پدید بود و بعد زرد شود پس ازان پیش
و غلیظ گردد و آنار سود مزاج جگر و سده آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود و علاج
سکنجبین باشیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چنانکه از
توهم مراره افتد و نشان اول از دم تپ دمی است و خشونت زبان و تهوع و علاجهش علاج
درم جگر است پنجم آنکه از گرمی تمام بدن در گماند نشانش گرمی لمس بدن است و قبض
طبیعت و حله و تبش بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدبیر اوبان مرطبه و دخول ^{در} با بزرگ
مرطبه نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرام و وصول غبار و خا
بر بدن بران گواهی دهد علاجهش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن بطبع بنفشه

[illegible][illegible]

۱۱۸
 سله داران علمت لوح
 حیوان مذکور و دشت لوح
 است خیمه و دشت لوح
 علامت خردن و دوی خاک
 است کیر قان با تمامه
 قدرت روی و دوی دین
 باشد و دشت و دوی دین
 به پیش و قطع احصای دین
 به سله و دوی دین
 دوی دشت و دشت لوح
 دوی دشت و دشت لوح

و اکلیل و بابونه و خطمی و سیسوم ^{نهم} آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سده جگر
افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گردیدن حیوان زهر در اریا از تناول ادویه سمیه افتد
و علاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر بثورات در جگر
و تریاق فاروق در بار دفع دارد و ^{دهم} آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب
نمکند و بدان سبب برقان افتد و نشان او غشیان و قی صفراویست و طبع قبض بود
و بر او منجیح یا قلیل الصبغ بر آمدن و علاجهش همانست که در ضعف جگر است یا زود ^{هم}
آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علاجهش همانست که در
ضعف مراره رفت و بر از بند ریج سپید شدن علاجهش ^{علاج} تسبیح سده جگر است و دوازدهم
آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و معاست افتد و نشان او آنست که
براز و فته سپید شود و طبع قبض آید و علاجهش نیز تسبیح است و حته نافع تر و درین
هر دو نوع سدی مغر فاس و آب کرب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خوراید
بغایت مفید است سیزدهم آنکه درین ^{دو} مجری گوشت روید یا ثللول بر آید و نشان
همانست که در سدی گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج باغی افتد بواسطه بلغم
لج بر دهن رگی که با معا آمده است و منعیب صفر است علاجهش حل قولنج است فایده
بعد قطع سبب اگر از اله صفت چشم خواهند بسر که گفته است ^{درین امر} شایق نمایند در حمام دسر که
و گلاب باب انار ترش در چشم چکانند و ^{طبیخ} فستقین غرغره نمایند ^{قسم} دوم
در برقان اسود و آنرا برقان سندی نیز گویند و آنهم چند گونه است یکی آنکه
از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحر ان امراض طحال و خفت عصب آن لازم است
و علاجهش مد و طبیعت است اگر محتاج بود بدانه گذشت در صفر و تدبیر

[illegible]

عظمه آید و آب چغندر که در بینی چکانند آن نیز که تازه غلیظ تر است کجای آید و آب قویا را در غیب که بر کف دست و صندل کجای باد و در کف دست

سبب در وجع باشد هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد از تیریز قرص فرمایند
 فصل ۴۴ اندرز حیرتی چیست و آنرا علت الدجانه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک
 در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یا بس بود
 که در امعاء بشود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید
 و او سعی است بر زجر کاذب و نشان او آنست که اسهول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند
 برون نیاید علامتش تلخین است با شربه و خسته گینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت
 کند و زنه را چیرنه قابض نشاید و او که دملک است لهذا گفته اند زجر را قبل از تحقیق زوال
 سبب اگر چه مزمن باشد حاسبات نباید داد و اگر بغم یا سفاک یا سودا بود علامت و علامتش
 آنجی چون در دانه که خسته و شیاف و زجر نسبت به شرب و بات نفع تر است و اگر ورم گرم
 بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضریان و ثقل است در آن و باشد که با
 و عسر بول پیدا آید علل رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطیبات خون
 و چون ماده از انصباب باز بایستد خطمی و حلبه و نبشته و بابونه و برگ کرنب بچوشانند
 و بطیخ آن نطول سازند بر مقدار و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کشید و اگر سردی مفرط
 بود که بقتدر رسد تقدم اسباب برو دت گواهی دهد و علامتش تلخید آب گرم است و درین
 بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و در ورم حب الرشا و بریان چسبناک
 ناکوخته برینا خوردن و اگر رسیدن آید آن بود مقعد و امعاء را از رکوب و جلوس و چیزی صلب
 موم روغن مالیدن کفایت کند و زرد و سیسئه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائده
 درین اقسام نفع تمام دارد و فایده هر گاه باشد که در خلوت رشی خورده شود و زجر کرد و تدبیر شش
 شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشته و صمغ عربی و گل ارشی خوراندن فصل ۴۵ در نفخ

سبب در وجع باشد هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد از تیریز قرص فرمایند
 فصل ۴۴ اندرز حیرتی چیست و آنرا علت الدجانه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک
 در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یا بس بود
 که در امعاء بشود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید
 و او سعی است بر زجر کاذب و نشان او آنست که اسهول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند
 برون نیاید علامتش تلخین است با شربه و خسته گینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت
 کند و زنه را چیرنه قابض نشاید و او که دملک است لهذا گفته اند زجر را قبل از تحقیق زوال
 سبب اگر چه مزمن باشد حاسبات نباید داد و اگر بغم یا سفاک یا سودا بود علامت و علامتش
 آنجی چون در دانه که خسته و شیاف و زجر نسبت به شرب و بات نفع تر است و اگر ورم گرم
 بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضریان و ثقل است در آن و باشد که با
 و عسر بول پیدا آید علل رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطیبات خون
 و چون ماده از انصباب باز بایستد خطمی و حلبه و نبشته و بابونه و برگ کرنب بچوشانند
 و بطیخ آن نطول سازند بر مقدار و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کشید و اگر سردی مفرط
 بود که بقتدر رسد تقدم اسباب برو دت گواهی دهد و علامتش تلخید آب گرم است و درین
 بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و در ورم حب الرشا و بریان چسبناک
 ناکوخته برینا خوردن و اگر رسیدن آید آن بود مقعد و امعاء را از رکوب و جلوس و چیزی صلب
 موم روغن مالیدن کفایت کند و زرد و سیسئه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائده
 درین اقسام نفع تمام دارد و فایده هر گاه باشد که در خلوت رشی خورده شود و زجر کرد و تدبیر شش
 شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشته و صمغ عربی و گل ارشی خوراندن فصل ۴۵ در نفخ

17
17-10-19

2

2000

2

—

54

○

50

10

20

2

١٠

١٠٠

1992

از طرف خام بر شکم بستن سیرج نفع است و مجده ناری بدستور نوعی است از یکی که سبب
انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مایخو لیا مرقی بعضی را پدید آید و نشان او آنست
که دفعتاً افتد و شکم نفخ کند و آرمش آید و وجع بشدت نبود و علاجش تنقیه سودا است
و فصد ایلم نفع بود و تدبیرین منید و اگر درم بود که در امعاء افتد حسب الماده تنقیه باید کرد و آنچه در
درم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قویج نخست بجنه طبع بکشایند و شرب سسل نشایند
و درم بلغمی در غنا در افتد و در سوداوی تحنه که در وادویه بار و بر و چربی مرغ در و غنا باشد
نفع بسیار دارد و اگر التوای اسعاب و یعنی بپاشدن تقدم حرکت غلیف یا چستن و مثال
آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردنست باید شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن و
دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهورست و عوام بپاشدن روده را بپاشان
نات تعبیر کنند و آنجا که قویج التوای بسبب متق و قروا فاد باشد باید که اسعاب بجا بپاش
بتدبیر قویج رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعاء نبود و علاجش رفع آنست بزلقات بنجیکه در
زحیر گذشت و بعد اگر بواسطه تقاضای سبب موجب خوف حدوث بود ثانیاً از آن نمایند
تا عود نکند و اگر اجتماع صفر بود در جوف امعاء تنقیه کفایت کند و اگرین نادر افتد فطله الماده
و لطافتها و آنجا که بشارکت عضوی قویج پدید آید چون از درم مثانه و گرد و جگر و رحم
و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قویج که آنرا ایلموس نامند و وی
بدترین اقسام است و تسوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی می بر آید علاجش
همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد و خاصه
اگر خوف درم بود یا درم موجود باشد فاده ادویه که خوردن آن انواع قویج را سودا
گوشت دهد و خراطین خشک و کر دم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دو اخیر در درم

مجلس

2000

انجمن

100

۱۳۰۲

10

100-443887-100

مجلس

100

نشدت

انگریزی

در سترخای شش و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج فضل و باد
می آید و پس اگر بهش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدیم اسباب گواهی
دهد و ترل پدید آید و علاجش تنقیه مادی و مرخیه است و تبذیل به آنچه در فلج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر قسح یا تپش عصبه بود از
ضربه و سقطة یا قطع بواسیر و وقوع آن دفعه و تقدیم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد و وی اگر ازورم بود تدبیری نماید و این بعسر برآید و اندرون رود و چنانچه
ادخال مقعد متورمه است که در طبع مشطی و بنفشه بشناسند و بموم روغن چرب سازند و
کنند و اگر استرخای عضله مسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد مالند و پیاده از زیر و گلزار و ماز و شب یانی و سر
و پوست انار باریک سازند چون عصاره بر آن پاشند و در فاده گذاشته بصواب محکم
بر بندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هر چه قومی تخفیف
باشد در و سازند و در شیت و جمع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حكة المقعد و سبب او اگر تولد دیدار آن خرد بود و علان
و علاجش گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۰ در امراض کلیه یعنی کرده
فصل ۱۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت سازج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جا گذشت و کذا کاش علاجش و در
حار کا فور نفخ تمام دارد اما افرط نشاید که قاطع باد و موله حصا است فصل ۱۲
در سزال الکلیه و علامت آن پدید می آید و در آن و رخافت بدن

فصل ۱۳ در سترخای شش و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج فضل و باد
می آید و پس اگر بهش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدیم اسباب گواهی
دهد و ترل پدید آید و علاجش تنقیه مادی و مرخیه است و تبذیل به آنچه در فلج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر قسح یا تپش عصبه بود از
ضربه و سقطة یا قطع بواسیر و وقوع آن دفعه و تقدیم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد و وی اگر ازورم بود تدبیری نماید و این بعسر برآید و اندرون رود و چنانچه
ادخال مقعد متورمه است که در طبع مشطی و بنفشه بشناسند و بموم روغن چرب سازند و
کنند و اگر استرخای عضله مسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد مالند و پیاده از زیر و گلزار و ماز و شب یانی و سر
و پوست انار باریک سازند چون عصاره بر آن پاشند و در فاده گذاشته بصواب محکم
بر بندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هر چه قومی تخفیف
باشد در و سازند و در شیت و جمع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حكة المقعد و سبب او اگر تولد دیدار آن خرد بود و علان
و علاجش گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۰ در امراض کلیه یعنی کرده
فصل ۱۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت سازج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جا گذشت و کذا کاش علاجش و در
حار کا فور نفخ تمام دارد اما افرط نشاید که قاطع باد و موله حصا است فصل ۱۲
در سزال الکلیه و علامت آن پدید می آید و در آن و رخافت بدن

در سترخای شش و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج فضل و باد
می آید و پس اگر بهش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدیم اسباب گواهی
دهد و ترل پدید آید و علاجش تنقیه مادی و مرخیه است و تبذیل به آنچه در فلج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر قسح یا تپش عصبه بود از
ضربه و سقطة یا قطع بواسیر و وقوع آن دفعه و تقدیم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد و وی اگر ازورم بود تدبیری نماید و این بعسر برآید و اندرون رود و چنانچه
ادخال مقعد متورمه است که در طبع مشطی و بنفشه بشناسند و بموم روغن چرب سازند و
کنند و اگر استرخای عضله مسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد مالند و پیاده از زیر و گلزار و ماز و شب یانی و سر
و پوست انار باریک سازند چون عصاره بر آن پاشند و در فاده گذاشته بصواب محکم
بر بندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هر چه قومی تخفیف
باشد در و سازند و در شیت و جمع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حكة المقعد و سبب او اگر تولد دیدار آن خرد بود و علان
و علاجش گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۰ در امراض کلیه یعنی کرده
فصل ۱۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت سازج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جا گذشت و کذا کاش علاجش و در
حار کا فور نفخ تمام دارد اما افرط نشاید که قاطع باد و موله حصا است فصل ۱۲
در سزال الکلیه و علامت آن پدید می آید و در آن و رخافت بدن

در سترخای شش و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج فضل و باد
می آید و پس اگر بهش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدیم اسباب گواهی
دهد و ترل پدید آید و علاجش تنقیه مادی و مرخیه است و تبذیل به آنچه در فلج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر قسح یا تپش عصبه بود از
ضربه و سقطة یا قطع بواسیر و وقوع آن دفعه و تقدیم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد و وی اگر ازورم بود تدبیری نماید و این بعسر برآید و اندرون رود و چنانچه
ادخال مقعد متورمه است که در طبع مشطی و بنفشه بشناسند و بموم روغن چرب سازند و
کنند و اگر استرخای عضله مسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد مالند و پیاده از زیر و گلزار و ماز و شب یانی و سر
و پوست انار باریک سازند چون عصاره بر آن پاشند و در فاده گذاشته بصواب محکم
بر بندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هر چه قومی تخفیف
باشد در و سازند و در شیت و جمع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حكة المقعد و سبب او اگر تولد دیدار آن خرد بود و علان
و علاجش گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۰ در امراض کلیه یعنی کرده
فصل ۱۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت سازج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جا گذشت و کذا کاش علاجش و در
حار کا فور نفخ تمام دارد اما افرط نشاید که قاطع باد و موله حصا است فصل ۱۲
در سزال الکلیه و علامت آن پدید می آید و در آن و رخافت بدن

سکه قورودار دات

من قنداً ثنائیه

همل سوابت

و انذار دای کرکین

استعمال یابانه خاصه

دوی شلا نشسته و بخاری

و انذار بوشانده در ماه

والا تشنخ و تب گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجهش فصد با سلیق است و در ابتدا بول
سه روز بزرگ مابض زون و طین مبارک و اولن باب غلب اشلاب و در ابتدا از نه رات
تویه نه بند و در اولعات صرف قطعاً ضما دنیای مخصوص در دومی و هرگاه دود روی
بجمع آرد و نفع و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعده او رام اعتضای باطنیه
و اگر بار و بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بغم و سود است توان نیست که سودا و
یا غمی علاج در غمی قی و حقه حاد و شستن در آب بزرگ محلل و نوشیدن شربت حار مع بار غسل
خیارشنبه نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضما دنیایند و نطول سازند و آب کرنب آنچه
نوشانند و از تخم خیارین و لیمون و انیسون و پرسیاوشان و فلووس خیارشنبه جلاب ساز
و روغن بادام آمیزند و بهر بند و قطعاً در او را بر باله کنند که ضرر دارد و بعد از بول نرمی
ورم فصد صافن یا با سلیق نافست **فصل ۴ در قروح مشانه و نشان اخروج قشور**
در بول و متن بول و عسر و حرقت آن علاجهش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه
وجع شدت کند شیاف ایض بشیر زنان حل کرده در جلیل چکانند و آنجا که چرک بسیار
باشد غسل فقط چکانیدن در تنقیه قرصه اثر تمام دارد و پوشید و نیست که در امراض مشانه سلیق
دو از اخروج بول اسرع انفع است و در مجری بول زنان بزرگ توان رسانید **فصل ۵**
در جرب مشانه و نشان او طور وجع و خارش است درین محل و حرقت و متن بول الدم و
که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که نشانه
تعدیل اسرع البرز است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است و لعاب بهر آنه
و شیر زنان و روغن بادام در مجری اول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقه کنند شاد را
انفع باشد و بهترین غذا آتش جو و پایچه و امراق جرب بی نمک است و غیره و با شکر نیز میند

غلب آب کامی داب
غلب اشلاب شسته غار
نیز که در دود و احتیاط
انست بکون این شمار
که به اشهای اوسدات
استعمال یابانه شتاب
هم روغن باله بریل
تنقیه تا عذر از آن کرد
که انی لب الا که برکت
عمل که در دود و خوش بانی

پیش از این

این تنقیه بخنده است
قوله بات حار اخراج
نرسیده بزرگی حاد و
و گزیند بپوری که در غم
کردن منظم خنده و
سبب عسر و حاد و
سازد و هر روز یک شال

بخونده و سببین
باجلاب بنفشه با سلیق
در جهت تعدیل و آب بنول
و سودا و بوشانده
منع عرق و کبر افشانده
کروانی لب الا که
برای جرح و التیج
شیر با جگر

[illegible]

نیم گرم دادن نفع دارد و غایبه طالم کردن مفید و اگر در خلج بسبب ضرب بخند و متما شود و چنانچه
بول پیدا آید و اگر اتساع در عضله رومی نماید سلس البول پیدا آید بالجمله آنجا که تمر و عضله
بود باشد فصد صاف نفع دارد و هرگاه امراض دیگر شانه با خلج جمع آیند اول از آنکه امراض
دیگر باید کرد بعد بر سر خلج متوجه باشد فصل ^{چون در خارج از آن} در انتفاخ شانه و این راجع شانه
نیز گویند و نشان او ظهور توده است در شانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط
است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبه است علاج چند روز مالد الاصول ^{در خارج از آن} جا
و نه فقط یا باندگی روغن بید انجیر و بعد و در انتقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام بخورند
روغنهای بادشکن مانند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فایده تمام دارد
هرگاه بول بصر آید پوست خربزه خشک نرم بگویند و بکنند و بدهند و آب زن در آزند و آنجا که
بارطوبت بود قی متواتر و تریاق مشرد و یطوس و انجیر نفع کلی دارد و فصل ^{در خارج از آن} ه در صفاة الشان
و نشان سنگ شانه حکایتی قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن
و غایبه ^{نوعی} و تواتر قضیب یکبارگی پیدا آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتیاس به سر
بول دور و شانه هیچ نمیشاید و اینجا مگر وقتیکه در و منه شانه که مخرج بول است سنگ بند
شود و خام است که سنگ در میان شانه توله کن یا اگر گروء شانه فرو و آید و هرگاه در دور گردد
و پیچیده ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرد و شانه فرو و آید علاج آنچه
حاصل و گنجه گشت بکار برند و از او دید هر چه قوی تر بود و بول آزند و روغن خفرب روغن خشک
و مانند آن بر غانه مالند و در حایل چکانند و اگر خسور افتد بر ستکاری بیرون آزند و بجزین شوند و نوز
شق مجرب است و هذا ممکن از تکاب این توان کرد و آن فیه خطر عظیم هرگاه و سنگ در مخرج بول
بند شود و عسر بول و در آرد بسیار بر پشت غلطانند و هر دو پامی او بردارند و آب گرم بر غایه

[illegible]

لطف از رخ او بیا
که از بینی او افتادند
سر کرده از نیل سپاس
است به جایت و روی او

سر زنی شمع الی سبب انوار
آن غنچه است پس ضمت
دل تقویت و تدبیل آن

بفرج آن با تو شد و زبان
و اسلحه بر آن زد و ضمت
مراغ آن که کشید و جفت تو بر تلخ

معاینه شد و شرمات و طالب
استمال نماید و تنهین فرست گردد
علامت و علامت آن از جفت آن چنان

اگرانی طلب اکابر
میرا که نماید از آن قدران
استقامت و بیچاره و از اندیشه

مراغ

و نفس و غیره از آنکه در این عالم
نایب از او دید و با هم می رسد
ایضا از او دید و با هم می رسد

نمایند همین عمل کند فصل ۲
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض رقت منی است و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بسلالات گرم و قوی نفی اتم نه ارد و چون خبثت احسب

یا که است او یکه ویرا بسته اند و بدان سبب شورت زائل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که از سبب از سبب موثرات قوی تر است و علاجش دفع آن خیال و دوش
بهر وجه که ممکن شود و در دل یا بخورد یا جگر یا دماغ یا گردد آفته و ضمت افک و عاکش
اصلاح آن عفو است و در استرخای آلت و بهش اگر ضعف بدن یا ترک
جام زمانی طویل باشد تدبیرش اول گذشت و تمطیل باب گرم و بعد و تنهین و بهش
و عقب آن تضییع بر رفت و ترک گرم است و اگر قلت تو لیس و تنهین بود در رطل
بدن بگرند که از برودت است یا حرار است و اگر قلت تو لیس و تنهین بود در رطل
قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزها است حسب آن تدارک نمایند و این قسم از
جنسی از فالج بود با عصاب از انصباب بغم در یافتن ظاهر است و اگر وقوع
نشان وی تقدم سبب است و رقت منی و سول با از ملاقات آب سرد و برت
در فالج گذشت و قننه و حمل و مسوح مسخه را در اینجا اثر تمامی انتشار و علاجش آنچه
بر سیدن آب سرد و متفلس و مجتمع نگردد و علاج پذیر نباشد اگر که آلت او درین علت
قضیب مخصوص اند و ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بماند که تانه که به تعظیم
و مانند آن بماند و بالای آن رفت طلا سازند و این عمل مکرر و غن مجروح
و اگر آب کفرس مکرر شربند آلت را بزرگ سازد و اگر بر و غن گویند مکرر است
قضیب را و خراطین خشک یا حلق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بر
نمایند همین عمل کند فصل ۲ در سرعت انزال و بهش اگر ضعف ماسکه بود
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض رقت منی است و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بسلالات گرم و قوی نفی اتم نه ارد و چون خبثت احسب

در این عالم
نایب از او دید و با هم می رسد
ایضا از او دید و با هم می رسد
نمایند همین عمل کند فصل ۲
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض رقت منی است و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بسلالات گرم و قوی نفی اتم نه ارد و چون خبثت احسب

[illegible]

بهر چه تبدیل کرد
 بهستان شر و دیو و انس
 در دهر ملک در سوختن
 گرم هست تیره شربت
 نقشه و ناله فرخنده
 سینه و سبب وصل
 دیوان افروخته شود
 در سوختن خاک
 بوی مشک عنت
 بوی پیر بیاخت
 وفا و دجالت خرد و بیک
 تازه و شربت نقشه
 بنوشند در رخ نقشه
 و کدو و پیچک
 در فرج بالند و در سوختن
 زحمت قیصر طوالت ایام
 خند و قی در خفاغ کلام
 خند باشد

دودا ملک
ادویٹورس

المستشرقون

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

سید ویدیں

بہارِ دہلی

د. محمد باقر

مجلس

مستخرج من

مکتبہ اسلامیہ

وہو

پہلے کیا انوشیاد

وہابیہ

تجربة وطولت ايامه

ابن خافض عالم دار

یومہ

صفراوسہ

سردادی تعلیم
فلاطون لیبانی
بشر وراثت
علم و ریاض
ایک ششون
مجموعہ کتب شریفہ
کلاسی طب اکابر

۱
سلطه خود را بدون انقضای پانزده ساله
درست لایحه برپایه اود شده
برای مدت بیست و یک سال

درست لال بر روی جلد او در شکلات
بانی و در دماغ او

بانی و سرپرست در
سیاه و اطلب اگر سکه قدر از
از قدر قوی بود و

از طرفی بود و در بدین محاسن

در عالم است ادانست
در کمال کمال از این باری
در کمال کمال از این باری
در کمال کمال از این باری

تحریر: محمد رفیع

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد و خونت و دلیل برودت رحم
دیر و پراگندن حیض و عدم حرمت و دلیل یوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل طوبت سیلان
رطوبت است از رحم و تخمین کس اگر مل گیرد زیاده از سه ماه جل نماند و آنچه مادی بود از رگ
رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فریبی بود علائش تنزیل است
و اگر افراط لاغری بود علائش تسین است و اگر جسن حیض بود علائش ادرار و اگر درم
رحم یا بواسیر یا قرح یا صلابت وی بود علائش دفع سبب است و هر یک از این
در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تو کند نشاندن و سه استقلخ
عانه است و ظهور باد از فرج و وقت جماع با و از علائش کسر باد است و جماع ناری
نمادن و روغن شبید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشه
طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا ترق یا ثورلول یا نال
هر چه مسد فم او شود علائش از آن سبب است چنانچه باید و این نوع عقرا انغلاق الرحم
و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در رحم است
و وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعیت بر عاتق نین یا نال
و حرکت خفیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علائش منع سبب فائده
و گاه باشد که عقرا از جانب مرد بود و در خصوصت علل مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در فم
و بحقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود یا بحیثیه
بمشایب یعنی اشجار که هرگز بار نمی آزند و عقرا حقیقه همین است که این زاعلاج نیست بالجمله متجان
عقرا حقیقی که از مرد است یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا و آب اندازند هر کدام که برایش
و نه نشین نشود و عقرا صاحبش باشد بیان او دید که بالخاصیته یاری میدهد بر اجتهال

[illegible]

۱- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۲- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۳- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۴- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۵- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۶- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۷- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۸- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۹- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش
 ۱۰- منم دردم و فتنه خیزم باده و خیزد باغش

[illegible]

براده دندان فیل یک شقال بخوراند دیگر بول محل وقت جماع یا قبل از آن نوشانند دیگر
پنیر یا باغ صوص پنیر یا پخته گوش فرزه فرایند متصل پاک شدن حیض که و عنقریب بهامت
نمایند فصل ۲ در کثرت استقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سبش یا از امور خارجیه بود پس
یابدنیه و علاجه منجبت کافیت و تفصیل اسبابش در عقر چنینست که این هر دو تخیال اسباب
در اکثر فصل ۳ در عسر ولادت تدبیری حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و تخیل
مصاب در حق جانی خاصه آنکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر
شروع کنند بقدر مضرم قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی ریزند
و در آبن نشاندند و تدبیر نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بعضو رقابله
و پیش ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهایی دیگر و ترشیها
احتراز کند و بر در دهنه نماید و دم فرو کشد و آواز نهد و بر پای زور نکند و قابل روغن بادام
یا روغن گمان و لعاب تخم گمان نیم گرم بر خم بسیار مالده تا طفل بسهولت برآید ذکر اویم که کتاب
عسر ولادت را بر سر ساز سنگ متقابل قطع کلان در دست چپ دهند و دیگر بسره بر زانو
رست بندند و اگر دارچینی خوراندند و اگر حلیتیت یا چند بیدستر آمیزند و بدهند زوداثر کن اما اگر
حرارت نباشد توان داد و دیگر پوست خیارشمر چهار شقال نرم بگویند و پیزند و بشربت بنفشه
یا نحو ذاک آمیزند و بخوراند محجب است و حوامل را عطریات بسیار نباید شما نیاید خصوص وقت
وضع که قطعا مجوز نیست فصل ۴ هم در احتباس شیعه و موت جنین نشان موت جنین
آنست که حرکت نکنند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زنند علاجه مبادرت در
خراج است باید که مشکطرا شیخ و پر سیاوشان و ابل هر یک سه درهم ترس پودینه هر یک
و درم بچشانند و باد و مثقال نبات لوشانند و عطسه آورند بشما نمیدان کند شش و شو نیز و جز آن

[illegible]

ملک نفاس باید از دست گرفته شود
 تشنگی را با آب سرد بنوشد
 بود و در آن می افکند و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند
 سر را با آب سرد بپزد و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند

چون عطسه آمدن گیر و درین دینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه درون افتد و در هر دو اگر پوست
 مار و سرگین کبوتر و تخم کبوتر یا تخم اسوزند و در دو آن برجم رسانند و در آب سرد و اگر هیچ چله
 بنمایند قطع خشکین باید کرد و قوایل که باین کار مخصوص اند میسند از هر طریق آنرا فصل
 در احتباس نفاس و تدبیری از احتباس طشت جویند بیان ادویه که در ورم را که بعضی
 زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بپوشند و برجم رسانند دیگر شیر خرنگی کم کنند
 و آب است نمایند دیگر تخم استرو و خورد و کنند دیگر آب منقر نوشانند دیگر طبع خبازی نوشانند
 و برجم رسانند دیگر اگر هیچ و داسودند بد توان داد پوست خشکاش یعنی گوشت را در آب تر نمایند
 قدری از آن بنوشانند آب گاه باشد که با ساقط حاجت می افتد حاضر و رت بود از کباب
 این نشاید مخصوص بعد ظهور حیات و تدبیر اسقاط نیست فقیله از کاغذ بافته بهمن رخم گذارند
 و اگر این را بطهران یا باب خنظل یا طبع او یا بزهر دگا و آلوده باشند قوی تر باشد دیگر اگر نوزیدیم
 سداب خشک سه درم مرکب درم بکوبند و طبع ابل و دهند صبح و شام این یک شربت است
 و غذا نخورد آب باشد دیگر تر یا قی اربعه مجرب است و هر چه در آخرت شیشه و چنین میست است نافع
 و هنگام اسقاط نخست آحمام و تدبیر شکم بر و غن بیدار نمیرد و شرب اوراق چرب لازم است بعد
 مستطبات بکار بستن پس از اسقاط متل و خوردل تخیر کند برجم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد
 فائده هر گاه خواهند زن بار گیر و تدبیرش نیست که بعد از جماع زن را جیدن فرمایند
 هفت بار یا نه بار و فوراً بر خیزند بعد از انزال عطسه آورند و ستر قعیب بر و غن کجند آلوده جماع کرد
 سنی بپزند و دیگر فلفل بعد جماع ستر تن دیگر سرگین موش باشد و زجر ساختن و دیگر که تمام عمر نافع آید
 سرگین فیل خشک کنند و باشند بخوراند زن را فصل و در زجر با و این مرضی است مشابه
 بخل و فرق درین و در حمل از تمام و سنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زمان
 از احتباس طشت و تدبیر و اشتغال حیات

باید آن چه بسیارشان شکست اگر نرسد
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند
 و بپزد و بپزند و بنوشند و در آن می نشاند

در آن چه در آخرت شیشه و چنین میست است نافع
 و هنگام اسقاط نخست آحمام و تدبیر شکم بر و غن بیدار نمیرد و شرب اوراق چرب لازم است بعد
 مستطبات بکار بستن پس از اسقاط متل و خوردل تخیر کند برجم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد
 فائده هر گاه خواهند زن بار گیر و تدبیرش نیست که بعد از جماع زن را جیدن فرمایند
 هفت بار یا نه بار و فوراً بر خیزند بعد از انزال عطسه آورند و ستر قعیب بر و غن کجند آلوده جماع کرد
 سنی بپزند و دیگر فلفل بعد جماع ستر تن دیگر سرگین موش باشد و زجر ساختن و دیگر که تمام عمر نافع آید
 سرگین فیل خشک کنند و باشند بخوراند زن را فصل و در زجر با و این مرضی است مشابه
 بخل و فرق درین و در حمل از تمام و سنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زمان
 از احتباس طشت و تدبیر و اشتغال حیات

بسیار است که در ۱۲ کلاس
 بسیار است که در ۱۲ کلاس
 بسیار است که در ۱۲ کلاس
 بسیار است که در ۱۲ کلاس
 بسیار است که در ۱۲ کلاس
 بسیار است که در ۱۲ کلاس

۱۳۰
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه ملی

دستبرگشتہ بقیہ انشا کا نقشہ

مستحق

خطوط حیات و سفر و ایام

کمال سورادی و بانگ کبریا

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

آیت الله العظمیٰ

110

[illegible][illegible]

۱. قوتی غلبه شاد
 ۲. قوتی غلبه شاد
 ۳. قوتی غلبه شاد
 ۴. قوتی غلبه شاد
 ۵. قوتی غلبه شاد
 ۶. قوتی غلبه شاد
 ۷. قوتی غلبه شاد
 ۸. قوتی غلبه شاد
 ۹. قوتی غلبه شاد
 ۱۰. قوتی غلبه شاد

مجلس شورای اسلامی ایران
کتابخانه ملی ایران

۱۵۸
 سلامه تو را از آفتاب و زهره
 سحری چشم در روی درخشان تو درود
 اورده و خاریدن پشته دارود
 موضع خند و فرخنده و شادمان
 و خفاقت دل در بر آن پست
 لازم باشد درون کند و چون پست
 بیانجام او خندگی دی بگویم
 انعامی است تمام نماید اگر پست
 طبع که در سلامه تو را در علی بر پست
 از پس بیا که در

بود و در استحسانی که مع دلاک بدن مثلی باشد و در تحمی که هنوز غسل موجود باشد و در
ترلی که عار بود و پوشیده و نماند که دلاک و ریاضت معتدل و استعمال در استحسان
انفع است و در سدی نافع استحسانی آنست که مسام بسته شوند و بشر و کثیف گردد و در سدی
آنست که در عروق ضعیفه مادی بند شود و آفتی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استعمال
و مانند آن هر چه محلل فصول باشد واقع شود خواهد بود و انجام یانه و زحیری اگر چه همچون دیگر
امراض نیز خالی از آن نیست که احداث تب مذکور بوج میکند یا بستن شرائین یا تشخیص او
بذکر که محکم بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق فصل ۲ در حمی غلطی و چون خط چهار
چهار قسم این قسم شد ^{قسم اول} در رموی یعنی خونی داین دو گونه است یکی آنکه خون گرم
شود فقط و افزون گردد و تب آرد بآنگاه متعفن شود و دوم آنکه متعفن شود و این تب را
علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیب غفنی است سوناخس نامند و نشان این تب
از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضا از ناگسار بدن تب و نیامدن عرق پوشیده نیست
و در غفنی بعضی در بول و براز لازم است و کذاک همه اعراض در ثوران بود نسبت
سوناخس و علاج این تب اخراج خون است بهر وجه که ممکن و آسان باشد و حسب جهت
بتطبیع و تصفیه کوشیدن بالجماع انسراط تبرید و درین تب منع است تا بهیتر غس انجام و در
سوناخس خون هر چند بیشتر گیرند بهتر است و در غفنی بتدریج مناسب پس اگر رقت در خون
باشد تغلیظ کنند بشرت غناب و اگر غلیظ باشد تطبیط نمایند بکنجبین ساد و بهر چه بین
طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بجران مادی در گها باقی باشد آب کاسنی سبز بتدریج
بست و درم بست مانند و بچوشانند و گشت بردارند و پانزده درم بکنجبین آمیخته
و بهر بند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دارند و لعاب بهدانه و آب بخل

سوزش فی الحال خدا کمال
 بسبب بکشتن خون را در کوزه اگر بکشد
 چندان بر آید که شش رسد بکشد
 و در گذشتن خون اشتعال نکند و فحش
 یک پرتو تن است اگر پس از پشت
 داده و در هم بپاشد باز شداد
 رو به کمر آن خنده نیاورد گرفت و آید کار خنده
 مانی بود و بیان هر دو کشت باید و دل جبهه
 نماند و اگر این مثل باشد حق ابراهیم
 و برای تفتیش خون آب ریاس و هم بونی

میزان
 در تفتیش خون و حدس با سر کشتن
 نمودن فحش دارد و از طبع که از غش
 خون که در خارج عروق است حادث شود از
 جلیب جامی غریبست که توج آس بدید
 علاج او علاج آس خضوضوم است و اگر
 از غش که از درون رگ است حادث شود
 فحش که در عروق گشته شد و دیگر خون
 نظر کنند که خون تفتیش با صغری بود و
 و در تفتیش و هم در کمر

عقاب و شترت و دونه‌تان را
خاطر دارید که بچه‌بین ساد و بی‌سختی
و هیچ همک‌الطیف زار باشد و بعد فصد
و اصلاح تو ام خم‌آب زار این دور
نرم‌سندی و شترت خفاش و قدح
آرد و دیو و کاسی و سرخشی و شتر
و شترت خفاش و شترت خفاش
نغمه خفاش و شترت خفاش
ملاحظه قبض و لیت طبع باید داد
که از آن طب‌الاکبر

۹۰
طریقہ تدریس و تعلیم
مکتبہ اسلامیہ

ایمانت بایر نمود و بایر کرد

نشان نفع
نمونه و در بسته الزام
است لیکن و با این

بازو دانه و شتر

دولت

پیشینہ

الحسين بن علي

10

موصوف است فائد وغب خالص لازم زیاده از یک هفته وغب خالص در زیاد و بیشتر
نوبت که دو هفته باشد نماند بشرطیکه سود تبیر نشود علاج ظاهر است که ماده صفر احتیاج
تبرید و ترطیب است و منتظر تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن به آنند که در آنجا که ماده داخل رگها
بود افراط و تبرید نشاید کرد و منتجع ماده بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه صغرا و می که تبرید
کثیر مطلوب است تا باقی نماند الا در محرقه که ماده در آن نسبت بحارث غالب تر باشد باید که
در اینجا تنج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تب اگر
خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوزست خاصه و قتیکه ماده داخل گما بود
اما جراتی که در دموی کنند بفسد و ریختن توان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از تنج
صغرا و منع از فصد در صغرا و می که گفته اند بر تقدیر است که صغرا خالص بود و خون غالب
نباشد و بدانند که در حیات دارند اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هر گاه سرد
و لرزه آغاز کند سکنجین و آب گرم باید خوراند تا باشد که صغرا بقی بر آید و اگر چه نه بر آید
بقوت تهوع البته تحلیل می آید و لرزه ساکن میشود و چون تب فرو آید پاشویه فرمایند
و پایا بالنسبه تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و سکنجین درین وقت نیز موافق است و تا غلغ
حسب میل مآد درین وقت باید کرد و شاید اگر باغیان بود مانعی نبودتی فرمایند و اگر با قراقر
معابو و سهل دهند و اگر با قاضی بول بود و فراغت نیابد در رات نوشانند و اگر باند اوت
پرست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل مآد هیچ جانب نبود اسهال اوقتی است
و در تپهای گرم اولی تر است که ترنجبین نهند مگر همراه آنو یا قمرندی و تا که کار از آب
فواکه کشاید چیز دیگر دادن نشاید بجز عین مسارک و آنجا که صغرای خالص بود پیش از تنج
مسهل نهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه ماده باج بود و هر چه ملغم بیشتر تر چندان تبرید کمتر کنند

[illegible]

فینچیکو کلاو و محدہ گرم
مستحیل بعضی چیز میگرد
دارگر ہر شے اصل خلق نمایند
کذا فی طب الکتابہ

اگر حضرت اقبالؒ کی نظر سے گزرتا تو یہ بھی ان کی شہرہ آفاق شاعری میں شامل ہو جاتا۔

۱۶۳
 سلطان محمد دوم
 قسطنطنیه

سید محمد رفیع

سید علی حسینی

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

اسلامی فنون

الحمد لله

10/10/10

١٩٩٩

سکنجبین و گفتمند و بعد یک هفته فی فرماید به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه با سالی براید بیشتر است سبالتی نماید که
و گاه و گاه آمیسون همراه گفتمند خوردن و پودینه و مسکه خاییدن لازم دانند و بعد نشیمن
مسکس توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دواى تر به قدر حاجت دادن و مسکه
پنج درم گفتمند خورائیدن و عقب آن دو درم سکنجبین علی نوشائیدن مانع از سختی بشود
رفع قبض مطلوب بود اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا که و ماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفرغ قرص گل اشتر تمام دارد و اگر ناخواه کوفته بخت با شمس
آمین زد و سه درم بدیند تپ بلخی کمنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غار یقون
یک درم با عسل ^{بسیار} عین عمل کند و در رفته به ادن منضجات و مطنات چندان دلیبری که در نایم
کنند توان کرد و خاصه که صداع یا ضعف و ماغ داشته باشد نوعیت از جمعی بلخی که در آن
سرد باشد و بیرون گرم و این را جمی انقیالوس گویند و نوعیت از آن که درون گرم بود
و بیرون سرد و این را جمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نایم افتد و طریق علاجش اینست
که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی
دیگر است از بلخی که در وی حرارت و برودت معاً محسوس شود و بظاهر و باطن و نوعی دیگر
که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه باد و ارقه بی حرارت و این هر دو
نام ندارد و نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرو آید و این را ناماری گویند و نوعی
دیگر ضد است و این را ایلی نامند علاج اینهمه لطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم چهارم
در حیات سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد رنج لازم گویند و نشان
وی لزوم تب است و مع ذلک و دروز در میان داده مشته شدن و اگر خارج عروق

[illegible]

قرص غافقہ دینیاتیقہ است حضرت
توصیف غافقہ است درم محل حضرت

دوسرا طبیب اگر اسے اقلیوں
بیچ بھڑا دسکون نوں دکرے
وہ بیچے فنا تہ تنجیہ والے
وہم لایم دسکون راو دسکون
حق کیسی

قرص غافقہ دینیاتیقہ است حضرت
توصیف غافقہ است درم محل حضرت

142

مذکورہ شخص نے ایک گروہ اور ایک
صاحب کار اور ایک گروہ اور ایک
مذکورہ شخص نے ایک گروہ اور ایک

کرم گاو و بز خست برونه دلازان
 بایز خست برونه دلازان

والتسليم على من لا يملكه

۱۰۰

موجود باشد که پی دیگر گیرد و این ترکیب را اخلاک گویند دوم آنکه چون یک تب بگسارد
دیگر تب سر برآرد و این ترکیب را باه اوله نامند سوم آنکه دو تب معا گیرند خواه ترک اینها معا
باشد یا نه و این ترکیب را شارب که خوانند و مشاکم نامند و علاجش بتامل نمایند تحقیق نموده و دیگر
غالب باشد از اوله آن بیشتر مرعی دارند فصل ۳ در حق دوق و دی آنست که حرارت غریبه
بعضای اصلی مخصوص بدن آویزد و در طوباطبسی بدن را شرف و در افغانا نماید و این تب
ناگه درآید است بخزوق ویرانی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و که از شرف بعضا افتد
ذبول نامند و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد منت و خشک گویند و درین وقت
تدارک شکل است و علامت دوق مفرد آنست که تب نرم لازم باشد و بعد خورون غذا
برافزود و بعض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید
و چیرنه در بول پدید آید عالم ج بر طیب و تبرید کوشند حاجت باصلاح غذا و اولی
و هواد و او شیر خرد و دوق درین تب نافع است اگر آب دیگر یار نبود و در طریق شربت اینها
از مطولات جویند و درین مرض هم امکان بقویت بعضای ریه کوشند مع مراعات تطبیبات
نامکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه ضعف پدید آید فاولم نیکو چیز نیست
و بد آنکه مرضیست مشابه برق که اطبا آنرا دوق الشیخوخت نامند و دوق الهم خوانند و
آنست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود و در دبی حرارت
دوی بیشتر پیران را افتد و بچوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن و دل آفت
از افراط تبرید و حیات یا نوشیدن آب سرد و بعد ریاضت یا مجوی دیگر و علاجش تعین مرز
باستعمال آنچه گرم تر بودند بافراط و گاه گاه غسل لیسیدن نافع است و اگر مستحکم شود متعذر
است اما دست از تغییر باز دارند که بهلاک عاجل و آنجا که دوق زهر رسد و منده است

[illegible]

و دارد بهای
فروغی یکم از طباطبائی
آن گوشت بقالستان و سیب
از وی جلا سازد و در می آرد یکبار
در پیله شود و زانش هم گلاب
چون آب از گوشت جدا شود و گوشت
نمود و باقی باشد که آب از وی جدا
گوشت بر روغن از آنجا تری در
گوشت غلابی این آب که از
چون شانه با بخت شود و خوشتر
موری که گوشت در شکم افتاده
خوارانه را از شکم

۱۹۶
سلطان محمد شاه قاجار
معاونت و سرپرست وزارت معارف و اوقاف
و صنایع مستظرفه

پاییزه سبزه چمنستان
پاکرود و دماوند و سرخس
در پیوسته از اردو و ایران
و فصلی که

100

SECRET

1940

1000

و تدارک جرست برهم خیداج فرایند جا و رسید شور صغیر گاردن مانند است که سرش سپید است
و همیشه سرخ باشد و متفرق بر آید علایش تنقیه صغیر و بلغم است و پوست انار گلاب و قدری
سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است نارفارسی شور و پیر آب رقیق شدید الحرقه
و کثیر الحکامه است که چون بر آید زود خشک ریشد گردد پیش از بروزنا و مخلوط سرخ طاوسی در آن محل
پدید می آید و این را هم آنشک گویند و بعضی حمرد نامند و علایش فصد است و تنقیه صغیر و تضییع
مردار سنگ گلاب یا ماز و بسر که ساید و نفاطات شور کبارشابه آب است که از سوختن می افتد
و در وی اکثر آب رقیق می باشد و گاه خون رقیق و گاه بجزر و غلیظ است و در آن حالت می است
به نفاطات نیز و علایش فصد و غلیظ خون است و بعد از آنکه نفاطه بعظم خود برسد باید که
بسوزن زردشکافند و مبر دات طلا نمایند شرمی شور وسطه بسرخی مائل است که بعضی از وی
خرد بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعه می افتد با غارش و کرب اگر رطوبت از وی تریاید دلم خوانند
و وی اکثر دومی بود و گاه بلغمی آثار هر یک من است و علایش در دومی فصد است و تبیین
و تضییع سرکه و گلاب روغن و در بلغمی تنقیه و قطع بلغم و شرمی بلغمی بعضی نبات لعل یا شکر است
که از صغیر و خون پدید آید در روی و نشان وی نیست که روی بغایت سرخ باشد و در دکن
و ضربان و سر و گوش و بینی و نرساره و جبهه منتفخ نشود و علایش خون کثیر گرفتن است بعد آن
طبع را نرم کردن و وقت تبیین بر حلق و سیننه مبر دات ضا و نمایند تا ماده از وی بسیننه ریزد
و طبع نسی دانه غلاب بکنجبین آمیخته نوشیدن آن تمام دارد و خطا خون ورمی است که اکثر
در ایام و باید پدید می آید و حرقت شدید لازم است و رنگش سرخ می باشد یا زرد یا کمر یا سبز
یا سیاه و هر یک بترتیب بدتر است علایش در تریید و تقویت دل و دماغ غالبه نمایند
و نواحی ورم چیز ناس سرد طلا نمایند بر نفس ورم و بر نفس ورم شرط از نذ عمیق و باب گرم

[illegible][illegible]

جذام علقی است که سیات اعضا را فاسد می سازد بغایت و پس شدن بینی و گرفتن آواز
و مشابه شدن وجه بشیر خاصه نیست و این را داء الاسه نیز گویند و علامتش تنقیه بدن
بفصد با وسایل مایه منعد و دو داء اتمام در تطبیط و اتمام غذا و وسوطاً و مروغاً و بهترین
اغذیه شیر گوشت است اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر و الا با نان نیز شاید خورد و هر چه سودا افزا
ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بعد ویر علاج می پذیرد و سحفه قریح که بیشتر
در سر و روی پدید می آید و وکس اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید سحفت و طب نامند
و شیر پنجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سحفت یا بس نامند
علاج در طب فصد نمایند و بعد و بطبع بلیله و شاهره و تنقیه فرمایند و در اصلاح خون
کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مردار سنگ و خناباریک ساخته بسره و روغن گل
طلاسا سازند و در یابس تنقیه سودا نمایند و در تطبیط مزاج کوشند اکلاً و طلاً و وسوطاً و نوعی
از طب که آنرا شهمیه گویند و نوعیست که آنرا روس الا به نامند و نوعیست که آنرا حجر
گویند و دوی مشابه پنبیل بود و درابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا
قیچی نامند و نوعیست که آنرا سحفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر ترشند
پوست سر سرخ شود و تدریجاً همه تنقیه اصلاح است جرب پاری کر نامند و دوی خارش
مع البثور است پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب از وی بر آید
جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بر تطبیط کوشند ظاهر آو باطناً و بعد حصول تطبیط
تنقیه نمایند بدفعات و آب گرم غسل کردن و روغن گل بسره که ماییدن مجرب است و در جرب
رطب نخست فصد کنند و بعد بحسب غلبه خلط مسل و دهند و زنه را دویه حار طلائسازند
حکمه خارش بی ثور است و علامتش همانست که در جرب یابس گذشت حکمه که در اعضای مخصوصه

نورانی، و اگر در زیر سینه یا در شکم یا در کمر یا در ریه یا در معده یا در کبد یا در طحال یا در مثانه یا در بیضه یا در اندام دیگر

گردنت تعققت الاطفا یعنی غلظت است که بیشتر در اصل ناخاں پیدا می‌شود و این را
جدام الاطفا نیز گویند و علاجه‌اش تنقیه سود است و مرهم و اخیون و دیگر قیر و طباشیر سود و این
تا از تعققت محفوظ ماند شش الاطفا اگر در طول ناخن بود سعی است با سنان الاطفا
علاجه‌اش تطهیر است و تنقیه سود و اسپه بط و مرغ و لعاب حله نهادن قطع الاطفا
یعنی کندن شدن ناخاں و سببش اگر استرخا بود بے درد باشد علاجه‌اش تنقیه بکافور
و اگر حدت خون بود و بادور باشد علاجه‌اش فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در
ناخن دست بود فصد با سلیق و اگر در ناخن پای باشد بشربت غائب کین خون کردن تنفخ
و حکمه الاطفا علاجه‌اش بآب دریا شستن است و انجیر کوفته ضا در کردن رض الاطفا یعنی
کوفته شدن ناخن علاجه‌اش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضا در کردن است و بعد سکن
در در آرد گندم و زیت نهادن طایفه آنست که ناخن همچون ابرک پدید و براق و سهل الاک
شود و علاجه‌اش ماء الاصول و گلشنه و سکنجبین در آنست بر روغن بادام و بعد نفع مطبوخ انیمون
خورانیدن زو فای رطب و بادام شیرین و پیه بر ضا در ساختن موت الدم تحت الظفر
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجه‌اش آرد و زفت طلا کردن است و به ثلث اکثر شستن
و گاه و گاه تخم جبر و سرکه طلا کردن در وزی چند بار در روغن انداخته بمکیدن نفع تمام دارد
فائده چون خواهند که ناخن را بر کنند بسی باید که زریخ و جاشیر و روغن بادام تلخ
ضا در کردن بهتر و اگر خشک مرهم و اخیون ضا در کرد باشد نذر و اثر کند فصل ۲
در امراض متفرقه کثرت قمل و صمبان قمل پیش است و صمبان بیشه وی است
علاجه‌اش تنقیه بدست و غسل بآب شور و تجدید لباس زو و زو و تو عیست از قمل که از آنجا
می‌آید در تمام چپان می‌باشد گویا بنویست و چون گرمی می‌رسد بخشش می‌آید و این را

نصف الاطفا در تخم و این
دانه شده و فایز را در
علاجه‌اش فصد صافن است
و اگر حدت خون بود و بادور
باشد علاجه‌اش فصد صافن است
و اگر در ناخن پای باشد بشربت
غائب کین خون کردن تنفخ
و حکمه الاطفا علاجه‌اش بآب
دریا شستن است و انجیر کوفته
ضا در کردن رض الاطفا یعنی
کوفته شدن ناخن علاجه‌اش
در ابتدا برگ آس و برگ انار
کوفته ضا در کردن است و بعد
سکن در در آرد گندم و زیت
نهادن طایفه آنست که ناخن
همچون ابرک پدید و براق و سهل
الاک شود و علاجه‌اش ماء
الاصول و گلشنه و سکنجبین
در آنست بر روغن بادام و بعد
نفع مطبوخ انیمون خورانیدن
زو فای رطب و بادام شیرین
و پیه بر ضا در ساختن موت
الدم تحت الظفر یعنی مردن
خون زیر ناخن علاجه‌اش آرد
و زفت طلا کردن است و به
ثلث اکثر شستن و گاه و گاه
تخم جبر و سرکه طلا کردن
در وزی چند بار در روغن
انداخته بمکیدن نفع تمام
دارد فائده چون خواهند
که ناخن را بر کنند بسی
باید که زریخ و جاشیر و
روغن بادام تلخ ضا در
کردن بهتر و اگر خشک
مرهم و اخیون ضا در کرد
باشد نذر و اثر کند فصل ۲
در امراض متفرقه کثرت
قمل و صمبان قمل پیش
است و صمبان بیشه وی
است علاجه‌اش تنقیه بدست
و غسل بآب شور و تجدید
لباس زو و زو و تو عیست
از قمل که از آنجا می‌آید
در تمام چپان می‌باشد
گویا بنویست و چون گرمی
می‌رسد بخشش می‌آید و این
را

16
مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۶

مجلس شورای اسلامی

卷之四

100

10

100

2

1990

10

در همه مفید است بعر الفسلب نوشا و در سر که حل کرده بآلند کثرت عرق و سببش اگر
استلای بدن بود از اخلاط متقیه وی نمایند و اگر استلای بدن باشد از طعام تقطیل غذا فرمایند
و اگر سینه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و باز و باریک ساخته بآلند و برگ مور و بنفشه
و خور آن بر بدن رسانند و اغذیه غلیظه حبس عرق میکنند بسیار ناپوشیدن و بهوای معتدل
نشستن عرق ترش کردن حائض است و این روغن با وجود حبس مقوی دماغ غشی است
آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر آتش نرم جوشانند تا روغن بماند فائد و کثرت عرق که بریل
وضع طبیعت افتد و در روز بجران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خون صفت پیدا آید
عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصاحت و اسهال و لطیفه خون و بجا
تسکین مسام با استعمال قابضات بر بدن سزال و سمن مغرطین لاغری و فربهی که با فراط باشد
و تدریج فریب کردن آنست که گشت از الی سبب نمایند بجا و اغذیه داو و پیچنده دهند و این غیب است
صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم ششاش سپید مغز با دام حب العنوبر حب اسمنه بندق
جسته انحصار جامه یا بر نرم بگویند و بر روغن گاو آمیخته و بشکر مقوم بسرشد و صبح و شام بقدر قوت
بخورند و هر چه مرطب و مغلط و جید الکی موس باشد غذا نمایند و تدریج لاغر ساختن آنست
که با سهال دادار و تقطیل غذا پزدارند و روغن سبب و قسط بآلند و اطرینلات و فحون
گونی بخوراند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع است کاک مغسول یک درم
با سرکه ناشتا پدید یک هفته بلکه زیاد و بدن لاغر کند تشنج جلد سرد و جبهه آنچه عارض
بود بر زمین دفع شود و باشد که بترقیه حاجت افتد لعظم الراس علاجش آنست که کلاه
از چرم پنبه چست توان پوشید و آنرا پوشانند و اکثر فین و ساقین بآلند و تقطیل غنای
نمایند استخاخ و حکم اصابع هنگام سر را علاجش باب شوشستن است

[illegible]

وزارت معاش
و قلمبردارک از تاریخ ۱۳۰۲
میزان الحطب

وہیں ہیں جن میں عدالت وقت نے

فوق از شک و گمان

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی
دوره پنجم
جلسه نهمین

۱- در تمام سالها باشد خلوت نماید
 ۲- در وقت نوبت روزه
 ۳- در تمام سالها باشد خلوت نماید
 ۴- در وقت نوبت روزه
 ۵- در تمام سالها باشد خلوت نماید
 ۶- در وقت نوبت روزه
 ۷- در تمام سالها باشد خلوت نماید
 ۸- در وقت نوبت روزه
 ۹- در تمام سالها باشد خلوت نماید
 ۱۰- در وقت نوبت روزه

[illegible][illegible]

از کیفیت جسم عرق و منقسم می شود و تجار و بار و معتدل حار است که جسم عرق
 احر باشد از تقیس علیه و سببش کثرت حرارت است بار و آنکه ابرد باشد از تقیس علیه
 و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی تقیس علیه بود و سببش
 توسط حال بینماست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت مانی العرق و منقسم می شود
 بمتلی و خالی و معتدل متلی آنست که احساس کرده شود در رطوبت فوق
 تقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
 در و دون تقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی تقیس علیه
 بود و سببش توسط حال بینماست جنس هشتم ماخوذ است از استواء و اختلاف در
 احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت و بطؤ و قوا و تفاوت
 و صلابت و لیتن است و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکور
 بیکه از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً یا تشابه است
 و احوال مذکوره یا متخالف یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر تشابه بود در احوال
 مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه باشد
 در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزه که حاصل شد و تشابه در و مختلف
 در چیزه که حاصل نشد و دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و تحت حاصل
 اربعه یا تشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر تشابه
 بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
 و اگر تشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزه که حاصل شده
 تشابه در و مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزای جزو واحد است از نبضه واحد

از کیفیت جسم
 عرق منقسم
 می شود و تجار
 و بار و معتدل
 حار است که جسم
 عرق احر باشد
 از تقیس علیه
 و سببش کثرت
 حرارت است
 معتدل آنکه
 مساوی تقیس
 علیه بود و
 سببش توسط
 حال بینماست
 جنس هفتم
 ماخوذ است
 از رطوبت
 مانی العرق
 و منقسم
 می شود
 بمتلی و خالی
 و معتدل
 متلی آنست
 که احساس
 کرده شود
 در رطوبت
 فوق تقیس
 علیه و سببش
 کثرت رطوبت
 است خالی
 آنکه احساس
 کرده شود
 در رطوبت
 در و دون
 تقیس علیه
 و سببش
 قلت رطوبت
 است معتدل
 آنکه مساوی
 تقیس علیه
 بود و سببش
 توسط حال
 بینماست
 جنس هشتم
 ماخوذ است
 از استواء
 و اختلاف
 در احوال
 نبض و مراد
 باحوال نبض
 عظم و صغیر
 و قوت و ضعف
 و سرعت و
 بطؤ و قوا
 و تفاوت و
 صلابت و
 لیتن است
 و عرق نابض
 موصوف با
 استواء و
 اختلاف هر
 احوال مذکور
 بیکه از سه
 چیز است
 اول مجموع
 نبضات یعنی
 ثلث نبضات
 مثلاً یا
 تشابه است
 و احوال
 مذکوره یا
 متخالف یا
 تشابه در
 بعضی و
 متخالف در
 بعضی دیگر
 پس اگر
 تشابه بود
 در احوال
 مذکور
 مستوی علی
 الاطلاق
 گویند و اگر
 متخالف
 باشد
 مختلف علی
 الاطلاق
 و اگر
 تشابه
 باشد در
 بعضی و
 متخالف
 در بعضی
 دیگر
 مستوی
 گویند در
 چیزه که
 حاصل شد
 و تشابه
 در و
 مختلف
 در چیزه
 که حاصل
 نشد و
 دوم
 اجزای
 نبضه
 واحد
 یعنی
 چیزیکه
 واقع
 شود
 از و
 تحت
 حاصل
 اربعه
 یا
 تشابه
 بود
 احوال
 مذکور
 یا
 متخالف
 یا
 تشابه
 در
 بعضی
 و
 متخالف
 در
 بعضی
 دیگر
 اگر
 تشابه
 بود
 در
 احوال
 مذکور
 مستوی
 علی
 الاطلاق
 گویند
 و اگر
 متخالف
 باشد
 مختلف
 علی
 الاطلاق
 و اگر
 تشابه
 باشد
 در
 بعضی
 و
 متخالف
 در
 بعضی
 دیگر
 مستوی
 گویند
 در
 چیزه
 که
 حاصل
 شده
 تشابه
 در و
 مختلف
 در
 چیزیکه
 حاصل
 نشده
 سوم
 اجزای
 جزو
 واحد
 است
 از
 نبضه
 واحد

یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحد و اوسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحد و آخر چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحد یا تشابه بود در احوال مذکور و یا تشابه یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر تشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند و چیزی که حاصل شده تشابه در دو مختلف در چیزی که حاصل نشد و سبب مستوی حسن حال بدست و سبب مختلف شدت یا ثقل ماده جنس نهم مانده است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در دو قسم میشود مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک و دو را و دو را بیشتر را و متغیر نگردد مثال چیزی که حفظ کند دو را و احد را آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یا بدو مثال چیزی که حفظ کند دو را و آنست که سرعت و نبضه اول مقداری معین بود و دو در دو مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقداری معین و برین استمرار یا بدو تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاؤ اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند بدو را اول تا اینکه تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف و در ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواثر کردی و باقی نماندی بر حالت احد و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ کند دو برین را و سبب قوت سبب اختلاف است و این جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهت واجب است که اجناس باشند نه در جنس هم ما خود است از وزن که عبارتست از مقایسه احد اشیا بر دیگری جهت شناختن نسبتی که بینماست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت

فردان نبضه
است که اجناس باشند
چیزی که در جنس نبضه
اجناس از وزن که عبارتست
از مقایسه احد اشیا
که در تشابه نبضه
او که در تشابه نبضه
کم دارد و این نبضه
نبضه همانست که در
تجارب است و در این
پس حاصل شود از آن جنس
کردن نسبتی که متغیرات
خود و در احوال است
از آنکه در آن یکی از دو
برای حرکت از آن یکی
از دو سکون از آن یکی
از آن یکی که از دو سکون
بنان یکی از دو سکون
بجاء دو سکون از آن یکی
از دو حرکت قیاس
از دو

نبضی است که از وزن معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و بیش
جزی اسباب نبض بر مجرای طبعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن قسم
میشود به قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که تشابه
وزن سنی که بینی اوست چون صبی که او را وزن بمیان و مبائن الوزن آنکه تشابه بودنی
که بینی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیعخ باشد و خارج الوزن آنکه تشابه نباشد وزن
سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت زود است از برای آنکه دل
کنند و است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویج روح غریزیست پس اگر زیاد و شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض
مطامع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت با فراط کثرت بر وجهی که منفع نشود و هوای منجذب به نبض عظیم و سریع
نبض با عظم و سرعت متواتر گردد و اما اگر عرق نابض مطامع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت باز یا دتی حاجت و مطامعت آلت ضعیف باشد
پس اگر حاجت بی تواتر منفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادتی شود حاجت سریع با تواتر
و اگر ضعیف گردد و تشابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض آنکه
از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذایی یا خاطیبه چنانکه در اول نوبتهای تب هر چند که
قوت در اصل قوی باشد و لیس نبض از جهت رطوبت است و صلابت از جهت یوست
و اندکی صلب میگردد و در بحر آنها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون راس
و معده و امثال غیر هم و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و بسبب
اختلاف چون بسیار گردد و باطل شود نظام نبض و سن وزن و اندک علم و چند نوع است

از مرکبات نبض که مخصوص اند با سکه قلم ثبت یباید عظیم صغیر فشاری متوجی و دودی سلف
و ثبات افراطی و ذواته الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد و اقطار ثلثه و شش
کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت است صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد و ر
اقطار ثلثه و شش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت است فشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در ششوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت
ولین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در ششوق
و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت ولین آنکه بعضی اجزاء
عرق صلب بود و بعضی ولین گردد و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف مذهب
در جرم عرق از اختلاف چون دم و صفرا و بلغم و سودا و عفونت و فحاجت و نضج چه عفونت
موجب ولین و کمال انبساط است و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این
امور است و فحاجت موجب اضداد اینها و دم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت
بعضی اجزای عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت ولین موجب اختلاف در ششوق
و غور است اینها و این بچنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است شش
و خشکی از خارج و دیگری از داخل و اعشیه تنه از لیف عصبی و لیف رباطی پس ازین
منجذب میشود چیزیکه متصل است با عصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در جرم عفون
و چیزیکه میست بان عصاب منجذب نمی شود پس متدد و میگردد و بعضی از اعضای شریانی
دون بعضی پس چیزیکه متدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متدد و میگردد ولین میشود متوجی
نبضی را گویند که سریع و متواتر ولین و مختلف الاجزاء در ششوق و غور و تقدم و تاخر باشد

سودا قلبه بسبب خفت کبد و قلب تمیز بایست از دم و لون ناری از طبقات حضرت اول است
بر حرارت از طبقات حضرت از جهت اختلاط صفر است و حرمت از جهت اختلاط
دم و حرارت صفر است از حرارت دم و ایضا غالب است بر صفر اجزای ناری و بر دم جزو بود
و حرارت نارا شد است از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضر است
و شش است بر چهار طبقه طبقه اول فستقی است که آنرا حضرتی است مائل بر زردی
و دلالت میکند بر بر دم و مجرد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا و صفر و غالب
آنست که سودا از بر دم و مجرد حاصل شود و قرشی و شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت
میکند بر احتراق صفر از برای آنکه سودائی که از بر دم حاصل میشود با کمودت میباشد نه با حضرت
طبقه دوم نیلنجی است و او لونی است که حضرت اوفوق حضرت فستقی است و مشاهیر رنگ نیلی
بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند بر بر دم و مجرد اما بر دین اقوی است
و فستقی و نیلنجی مندر اند و در صبیان بفلج و یا تشنج از برای آنکه در بدن نهامی ایشان رطوبت
غالب است طبقه سوم زنجاری است طبقه چهارم کراشی و این هر دو لون دلالت میکند
بر افراط حرارت محرقه و فرق مینما آنست که زنجاری مائل است بیاض از جهت شدت
حرارت و در بخلاف کراشی اصل چهارم از اصول لون اسود است و آنرا اسباب بود
سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند
چیزی را که مخاط مایست بول است از اختلاط و سبب اسوداد محرق بحرارت آنست که چیزی که
باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت مانده از تشنجه متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند
خود و رو پس او را اسوداد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سودا است چنانچه در پشت
محسوس شود و علامت سودا یکم حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

از برای اینکه بهر حال باشد و در دلالت میکند
نیلنجی به اختلاط سودا و با بایست و در
بر و صورت دلالت نموده از این بعد
در اسطه نیلنجی با ثبات لون از این بعد
نیلنجی که در تشنج یا تشنج است بکین اول
به لون از این تشنج است پس زنی که
اثر است از طبع صفه پس زنی که
علامت میکند آن طبقات را بر دم و مجرد
یکم از او چون که قوای صبیان نیستند
مادر میشوند از دل آن پس تمام میشود
اعصاب او شان پس اگر مانع شود از
نمودار روح در اعصاب فلج است و اگر
در این طبقات منزه شود در اعصاب بماند
میگردد در عرض و ناقص میشود در طول
و آن تشنج است تشنج زنجاری یعنی
زنجاری و آن رنگیست که از حضرت
مائل بود بهر سبب

نیز از علوب است
کراشی یعنی تشنج
دی شایع است
شدن سودا و تشنج
از سودا تشنج تشنج
کم از تشنج تشنج
مطلوبه تشنج تشنج
این سودا تشنج تشنج
احتراق تشنج تشنج
در تشنج تشنج تشنج

کمتر باشد و فضول منفع در رسوب روی یا از اعضا باشد یا از رطوبات پنجمیت در بدن
 جسیکه باشد از رسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا باشد یا از اعضای اصلیه و آنرا خراطلی
 گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در و نهیت باشد آنرا و سمی خوانند یا بنا
 و نهیت در و آنرا لجمی گویند و خراطلی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو
 باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عرض
 بیاض احمر باشد آنرا صفات گویند و ابیض از شان و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزا
 کبار عرض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین از رطوبات
 بعضی مائل سحر و دلالت کند بر احراق دم و بعضی کدست و دلالت کند بر احراق بلغم و بعضی
 اصفر است و دلالت کند بر غلبه صفر او بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق سود او و اینها
 اینها که مذکور شد در بولیت که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است اول خفج
 دوم سده سوم قلت ماده و رسوب در اعضا کمتر باشد از جهت خلوع و ق آنرا از خسلط
 واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم المضم بود و باشد از فضل غذا و معزول
 نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصاً و قتیکه مراض باشد از جهت کثرت
 تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود از
 انواع رسوب است رسوب مدی که تفل در و مده بود و مخاطی که تفل در و خلط خام غلیظ باشد
 و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النساء و جج مفاصل و فرق بینها بعد از مشاکلت هر دو
 در لون و هیات آنست که مدی متین بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع
 تفل و تفرق در و بخلاف مخاطی درین احکام جنس هفتم مقدم ار بول است بول یا تفل
 است از طبعی یا اکثر از ویاسا و می او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله است

در از لجمی گویند و خراطلی
 نسبت بولی خراطلی و آنرا
 هم نسبت است که در مریضی
 و باشد از اعضای اصلیه و آنرا
 و نهیت در و آنرا لجمی گویند
 و آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن
 بیاض احمر باشد آنرا صفات گویند
 و ابیض از شان و احمر از کلیه یا کبد
 کبار عرض پس اگر باشد احمر آنرا
 کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی
 گویند و کاین از رطوبات بعضی
 مائل سحر و دلالت کند بر احراق دم
 و بعضی کدست و دلالت کند بر احراق
 بلغم و بعضی اصفر است و دلالت
 کند بر غلبه صفر او بعضی اسود
 است و دلالت کند بر احراق سود او
 و اینها که مذکور شد در بولیت که
 آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را
 اسباب است اول خفج دوم سده
 سوم قلت ماده و رسوب در اعضا
 کمتر باشد از جهت خلوع و ق آنرا
 از خسلط واجب الاندفاع ببول و
 اگر باشد رسوب عدیم المضم بود
 و باشد از فضل غذا و معزول نیز
 رسوب کمتر بود از جهت قلت
 فضول آنها خصوصاً و قتیکه
 مراض باشد از جهت کثرت تحلیل
 بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی
 که تارک ریاضت باشد رسوب
 بسیار بود از انواع رسوب است
 رسوب مدی که تفل در و مده بود
 و مخاطی که تفل در و خلط خام
 غلیظ باشد و بسیار باشد که
 یافته میشود در عرق النساء و
 جج مفاصل و فرق بینها بعد از
 مشاکلت هر دو در لون و هیات
 آنست که مدی متین بود و متقدم
 باشد او را ورم و آسان بود
 اجتماع تفل و تفرق در و
 بخلاف مخاطی درین احکام جنس
 هفتم مقدم ار بول است بول یا
 تفل است از طبعی یا اکثر از
 ویاسا و می او و اسباب کثرت
 بول بسیار است و از انجمله است

بسیار خوردن آب تنها یا مزوج بشرب و حکم خوردن مزوج بشرب و دارو خوردن
 سیوهای ترو از انجمله است و زبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در مجامع
 و از ان جمله است استفراغ ماده متخنه در بدن چنانکه در بحران اوراری و فرق میان
 بحرانی و ذوبانی آن بود که بسیار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف
 ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رانجه حاده باشد و در روز بحران
 نباشد و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیرک بود که اگر باشد یعنی استفراغ کرده شود
 دفعه کثیر الا منقطعاً قلیلاً از براسه آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانیا بر ضعف
 طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است و از انجمله است فرط تحلیس رطوبات از جهت
 شدت تخمّل بدن و اتساع مسام او بجزکت مفرط و از انجمله است فناء رطوبات
 بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از براسه آنکه اول دل
 رطوبت است بعد از وجود او و ثانیا انتقامی اوست ابتداء و از انجمله است سده
 که در مجامع بول منفذ بسوی مشانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل
 و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب الصرف مائیت
 بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل مندرست باستعداد و لا
 برادر در صفت و سواد و بیاض و غیره مانند یک است بدلائل بول قائل

خاتمه

احکام بول را چوزده حکم دینی	بهر تو جمع کرد و جمیع برادران
تاریخ سال تا که شود در نوشتن بول	قاروره گیر چارصد و سی فقره بران

در مجامع و از ان
 ذوبانی و تفت تبخیر و
 پیران و تفت تبخیر و
 در انکه تفت تبخیر و
 فرط اجزای معنای
 سطح قوت و دل
 سبب تفرغ کرد و شود
 قیاد و ذوبانی
 سطح قوت و دل
 قلیل رطوبات
 پس از انکه بول
 باستعداد و لا
 بر تفرق اتصال
 پس انکه ریش و
 اسهال و عادت
 زنی را در قیاد
 ضعیف که از
 غلبه شود و
 قیاد و عادت

رساله بجران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحكيم الوهاب ونصلي على رسول محمد صاحب الحكمة وفصل الخطاب وعلى آله
الاطياب واصحابه الانجاب اما بعد می گوید بنده و مسکین محمد بدرالدین
بن خواجہ جمال الدین غفر الله له ولوالديه و حسن اليها واليه که این فواید چندست سخی
به مختصر البیان فی ضروریات البحران مقتضا از رساله مستغنی عن الاوصاف
در نظر اهل انصاف جامع رموزین فن حاوی فواید نو و کین جان حکمت یونان سخی بنیاد
فی مایعلق بالبحران تصنیف طیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطباء می جهان محشوا مثل
یکتاسی زمانه بو علی روزگار یگانه عصر جالینوس و قار حضرت استاد می حکیم علی حسین
الی تعاقب الملویین که دست شنایش بهر دست اعجاز است و تدبیر صاحبش امراض لا و ارا
خانه براند از روح علی عباس مجوسی را بجزا نقش ایمان کامل و در جنب میحالی او و عو
ابی بهیل سخی باطل حسب اصرار و استبداد مردم ویده آدمیت نقش نگین مروت و عفت
کنونین حاجی حسین شریفین حاجی محمد حسین غرزداده تعالی فی الازارین کمال اشجال
بنابر ضمیمه گردن رسائل مطبوعه طیب که سر از قالب طبع برآورده بودند و رقاب تحریر بر خیزید
و ما توفیقی الا بالله التماس بخد مت اصدقا اینک اگر بر سهومی مطلع شونده با صلاح آن کوشند
و بذیل غفر پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت ثور است
و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطباء عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان

پیشانی از پیش
در قانون بدان
تجلی از نورده
سلسله جنان
عظمت عباس
الکوست وید
کامل الصفا
بدان اشار
کرد ۱۲۰۰
رساله بجران
سبب تصدیق
جو عسری و
صاح الفقه
نیز سلسله
مراغی بیان
شیخ مصنف
را در کتاب
ک

در بدن بیمار تغییر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بد شمس باغی
 و طبیعت را با باد شاه حامی و بدن را با ملک سلطان دیوم البحران را بر در مقابل و قتال پس
 هنگام کارزار لا محاله سلطان را دفته یا تدبیر یا غلبه باشد تمام یا ناقص و یا بالکس و ازین قسام
 تغییر ^{بسیار} تشبیه گانه هویدایشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب میا باشندند
 و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و پیژهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان بدن روز
 همان قسم مضطرب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش
 افعال بر بعضی لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود در بعضی را هیچ وجه تحریک نفرایند زیرا که
 تحریک مناسعی اگر موافق تحریک طبیعی شود موجب استفرغ مفرط گردد و در آن مخالفت بطلب
 فوت و هلاکت است و اگر مخالفت تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت
 از فعل تمام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال
 مرض بوجه اکل نمیشود ازین وجه در روز بحران از مسلمات و مستقر غات بل از محرکات مانست
 فرموده اند حتی که اگر مرض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت
 غذای لطیف سرلیق المضمج بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوعست بقی و
 اسهال و رعات و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق منفع میگردد
 و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعات بود تمام باشد فائده بحران را تقدم اعراض
 لازمست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر شب و اقع
 شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفرغانات خسته علامات جدا گانه مقدم شوند مثلاً
 علامت قی ضیق النفس و غثیان و قلب نفس و طغنی دهن و درم معده و احتلاج آن تاریکی چشم
 و سقوط نبض و احتلاج لب زیرین و علامت اسهال و در داء معاد نقل بدن و تدریج شراستین

اینکه بحران را بد شمس باغی و طبیعت را با باد شاه حامی و بدن را با ملک سلطان دیوم البحران را بر در مقابل و قتال پس هنگام کارزار لا محاله سلطان را دفته یا تدبیر یا غلبه باشد تمام یا ناقص و یا بالکس و ازین قسام تغییر تشبیه گانه هویدایشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب میا باشندند و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و پیژهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان بدن روز همان قسم مضطرب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بر بعضی لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود در بعضی را هیچ وجه تحریک نفرایند زیرا که تحریک مناسعی اگر موافق تحریک طبیعی شود موجب استفرغ مفرط گردد و در آن مخالفت بطلب فوت و هلاکت است و اگر مخالفت تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تمام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکل نمیشود ازین وجه در روز بحران از مسلمات و مستقر غات بل از محرکات مانست فرموده اند حتی که اگر مرض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سرلیق المضمج بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوعست بقی و اسهال و رعات و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق منفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعات بود تمام باشد فائده بحران را تقدم اعراض لازمست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر شب و اقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفرغانات خسته علامات جدا گانه مقدم شوند مثلاً علامت قی ضیق النفس و غثیان و قلب نفس و طغنی دهن و درم معده و احتلاج آن تاریکی چشم و سقوط نبض و احتلاج لب زیرین و علامت اسهال و در داء معاد نقل بدن و تدریج شراستین

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انطباع بر ازوقرا مساو عدم علامات قی در عات و غیره و بنض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعات ثقل سمع و دوی و طنین و اختلال سروا شک و بتاریق
رو بروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دسوی مخصوصاً و غنیکه
بیمار جوان باشد و علامت او را ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرت دیگر
و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول و روز چهارم
و غلظت آن و روز هفتم و موجبت بنض تنبیه بعلامات استقراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت
لقدت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا گاهی طیب حاذق را احتیاج باعانت طبع
شود و در صورتیکه طبیعت میبایکند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود امتیصال آن نتواند کرد
فائده بداند که هر مرض را که آخر بسلاست بود چهار مرتبه میباشند ابتدا تا اید آنها انحطاط بحران
در انحطاط نمیشود و بحران تمام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مملکت است و آنچه
در زمان تزاید آید ناقص و در وی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام
با حوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهند که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الا نذار گویند و بعضی
روزمانه از با حوری باشد و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران در آن روز واقع می شود و آن را
ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن بحران افتد تمام دیک باشد و یا زده روز اند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و یکم و بیست و چهارم و بیستم و سی و یکم و سی و چهارم
و سی و هفتم و چهل و بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **تکلم**

دال ز اید یا دال و کاف و کاف	کاف دال و کاف ز امیدان یقین
لازم الف با لام دال و لام ز ا	میتم ایام بحورین را گزین

و ایام واقع فی اوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفتم و دوازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و چهارم و بیستم و سی و هفتم و چهل و بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **تکلم**

در بحران دیدن بیمار
در خواب و بیداری
در غلظت و رطوبت
در دست بران و در انگشت
در بزرگ و در کوچک
در آن موضع که گم تر نماید
علامت عرق است
منه سکه است و در
سال بحران
روزانده موافق منسوب
از آن طبیب صاحب کرام
فرموده ایامیکه در آن
بحران غیر تمام واقع میشود
آنرا ایام واقع فی الوسط
نیز گویند آنرا هفت شمار
کنانیه در دست ششم
نیز از بین ششم شمرده
منه سکه

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید ششم و هفتم را که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود فائده اینهمه که گفته شد ز تعداد ایام با حوری در امراض حاده واقع میشود و اما امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت تا نه همچون هفت نوبت غیب باشد باطلعه بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز بحر روز شصتم و هشتادم و صد و بیستم از روز های بحران شمرده و بدانند که در جمیع غیب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پیری شکم واقع نشود فائده معمول اکثر اطباءست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف النهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد از انتصاف نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهراً هر چه بیش نیست که یوم بایسته نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکور و خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و اخذ ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایت البیان فیما يتعلق بالبحران مذکور است اینقدر براسه تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد و آنچه شد اولاد و آخراً و طاهر آداباً

خاتمه الطبع

هزاران هزار شکر بدرگاه شانی مطلق و خدا سے برحق که درین زمان صحت اقران و آوان تندرستی تو امان آستاد شفیق مبتدیان رفیق طریق فتهیان متداول بین الحکما مستغنی از صفت و ثنائی کتاب الاجاب نسخه نایاب قانون لاثانی موسوم به میزان المطب از تصنیفات علامه گنج

مشهور زمانه
علم قد ازانی است
نم که بحساب
دستند بطایع روزگار
بچند سال
(۱) رساله دلائل
رساله دلائل
از مصنفات علامه یوسفی (۲)
رساله بحران مصنفه یوسفی
بدرالدین بن ابی جلال
چنین انتظام و تزیین تمام
در طبع نامی شریف
توقیع کاتب محض
وجه توفیر و تفسیر
ماه رمضان المبارک
سال ۱۲۸۰ هجری
بار و از دفتر چاپ مطبع برآمده
مستور العمل عیسیان گردید

آدم العلج - غریب رسالہ ہرادی تراکیب بحالجات
طبیہ عہد دولت نور الدین محمد بن ابی بکر بادشاہ غازی میں
تصنیف حکیم امان اللہ فیروز شاہ کی۔
طب یوسفی - مع مجموعہ چند رسائل نویں۔
۱۔ رسالہ فیض ۲۰۔ رسالہ قادر دہلوی ۲۱۔ رسالہ
سخت ضروریہ ۲۲۔ رسالہ مقطعات یوسفی۔
۵۔ رسالہ ماکول و مشرقیہ ۶۔ تصنیف دور حفظ
محت ۷۔ رسالہ بکراں۔
زادہ تر صیب - مجرا اور سائیرین کے لیے نادر نسخہ
نیا سیر سالیہ ہر قسم کی روایات سے کوڑی کی دوا لاکھون
کانا ندر نقشہ ایہ مصنفہ حکیم صادق علی خسان
خلف حکیم شریف خان۔
قرا بادین قادری - تصنیف حکیم محمد اکبر ازرائی۔
علاج الابدان - رسالہ عزیز اللہ جسدین علاج
امراض انسانی کا خود انسان میں موجود بسند
نقل کتبہ طبیہ ثابت کیا ہر مولفہ حکیم عبدالحق صاحب
کنز الاسرار و بحالجات اسرار طب کا بسند از ظہوری
تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی۔
بہج الخداقت - تصنیف حکیم قدرت احمد۔
رسالہ ختمہ الواقعہ لیسوا امراض الوبائیہ - خاص
امراض وبائی کا علاج اور اسکے اسباب و علامات کا
بیان تصنیف حکیم سید فضل علی الخلیل بدشتار الدولہ۔
شرح رباعیات طب یوسفی - از حکیم عبدالحق
نصر اللہ خان صاحب خوجوی
علاج الامراض - مؤلفہ حکیم محمد شریف خان

رسائل سخت ضروریہ وغیرہ۔
قرا بادین کبیر - مشہور و مستند کتاب دو جلدیں۔
قرا بادین انجم - از حکیم محمد غلام خان مشہور مطبع نظامی
جامع شفاویہ و افادہ است کبیر نمبر ۱۰۰ شفا الدولہ
سید افضل علیخان بہادر فیض آبادی جامع طب یزدانی
دوا اکثری بے نظیر کتابیہ۔

کتاب طب اردو

تشریح الاسباب - معروف فی ظہر العلوم مع نقشہ
برق فلکی مصنفہ حکیم قاضی الخجندیہ۔
رسالہ زبدۃ المقدرات - و نظم بارت مولفہ حکیم
سید علی حسین بتملص بہ بیج۔
زبدۃ الحکمت - فصول اربع میں روز و رات چیز کا
استعمال کا بیان ہر مولفہ حکیم قمر علی رئیس تھرا۔
مفیدہ الاجسام - مع فوائد عجیبہ ہر قسم امراض کے نسخہ
مولفہ سید فضل علی نشتر ڈاکٹر۔
علاج الشراب - اسکی کوڑیوں کی دوا قیمتی کام کرتی
ہر متبہ جگہ حکیم غلام امام۔
قانون عترت - عموماً ہر قسم تب کا علاج و خصوصاً
تب و دق و تب مزمن کا مصنفہ حکیم شربت حسین۔
تحفۃ الاطباء - اسم پہلی ہر مولفہ حکیم بدشتار حسین
خیر آبادی۔
قرا بادین شفاوی - اردو مترجم حکیم محمد ہادی حسین
مراد آبادی۔
قرا بادین قضاوی - فارسی مصنفہ حکیم کارا دہلوی
اردو مترجم حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی۔

ترقیات ایضاً۔ ماز حکیم عظیم دار حسین۔
میراث اکبری۔ اردو ہر مرض کے لئے آزمودہ
ترجمہ حکیم حامد علی ہمدانی۔
طب نبوی۔ جسکا ہر نسخہ مریضوں کے لئے
اکسیر اعظم ہے۔ کتاب احادیث نبوی سے مؤلفہ خانہ کار الدین
رموز الحکمت۔ ان ملامتوں کا بیان جس سے
ابتداء سے مرض سے نال نیک یاروی معلوم ہوتا ہے
اور اسکے دفع کی تدبیر مؤلفہ حکیم رجب علی۔
معالجات احسانی۔ دلائل تشخیص امراض اور
اسکا علاج مؤلفہ حکیم احسان علی۔
علاج الاغراض۔ اردو طب کی مستند کتاب
ترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان۔
رسالہ قارورہ۔ شناخت رنگ و قوام و رائجہ
بول میں عمدہ رسالہ مؤلفہ حکیم غلام بھٹی۔
مرکبات احسانی۔ بطور قرابادین ہر مرض کی
تشخیص بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔
اکسیر القلوب۔ ترجمہ اردو و فتح القلوب برقیف
حکیم محمد اکبر و ترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
عجالتہ سیفی معالجہ امراض و بیماری و سود و غنیمت مؤلفہ
حکیم سید محمد دلی۔
کیما سے عناصری۔ ترجمہ قرابادین قادری
ترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
ترجمہ قانونیچہ۔ مع رسالہ قریہ حامل القرآن
از حکیم غلام حسنین کتوری
جمع البحرین۔ کتاب طب یونانی اور ترکی

میں جو کتاب ہر اس متران کی کتاب اب تک تالیف
نہیں ہوئی جیسا کہ کالات حکیم محمد قزاق رئیس
جائزہ دارم سرکار ریاست کجور شاہک یادگار بنائی۔
ترجمہ ذخیرہ خواندہ شاہی۔ کیمیا و معالجات
میں اسٹی و جبہ کی کتاب ہر زبان فارسی میں
حکیم اسماعیل بن الحسن محمد احمد السنہی جو بانی محلی ہسپتال
ترجمہ اردو میں پنجاب طب حکیم محمد ہادی حسین خان
مراد آبادی نے بہت سیسک اردو عالم میں فرمایا ہیں
۱۔ جلد اول و دوم و سوم و چارم کجائی۔
۲۔ جلد پنجم و ششم کجائی۔
۳۔ جلد ہفتم و ششم و نہم و دہم کجائی۔
رجحہ کامل الصناہ۔ مؤلفہ ابو الحسن علی بن ابی طالب
جو سی شاگرد ابو ہریرہ سی ابن سیرا ملک جلیل عضد الدولہ
والدین و ترجمہ حکیم غلام حسنین کتوری اردو و عربی
ترجمہ اردو و قانون شیخ الدین۔ بوعلی بنیانا
جلد اول کیمیا و فن طب میں ترجمہ اردو و غلام حسنین
نہریت انیل۔ فن معالجہ کدو و زون میں مع
تصادیر۔
ایضاً۔ مع رنگ۔
فہرست رنگین۔ گھوڑوں کے علاج میں بہت
نایاب کتاب از مؤلفہ سعادت یار خان رئیس و ہادی۔
مجموعہ شیران الطیب۔ اردو مع رسالہ کجائی۔
و غیرہ میں ترجمہ حکیم مولوی صادق علی۔
اردو ترجمہ کیمیا و سعیدی۔ فن اول ترجمہ مولوی حکیم
سید عابد حسین کادوری۔